

ایمان و ارکان آن

ایمان و ارکان آن

این نوشتار درباره مفهوم و ارکان ایمان توضیحاتی داده است که ایمان از نظر شیعیان یعنی تصدیق و اذعان، در مورد ایمان و تعریف شیعیان از ایمان، شبهاتی از سوی آقای قفاری متوجه شیعیان شده که در این مقاله نقد و بررسی خواهد شد.

فصل اول: ایمان:

ابتدا به بررسی "مفهوم ایمان" از نظر شیعه پرداخته و سپس به سخنان آقای قفاری و اتهاماتی که به شیعه روا داشته است می پردازیم.

ایمان در لغت به معنی تصدیق و اذعان است [1] و در برخی از آیات شریفه نیز به همین معنی لغوی به کار رفته است مثل: "وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا" (یوسف: 17)؛ یعنی تو تصدیق نمی کنی و باور نداری سخنی را که ما می گوئیم، و نیز آیه (يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ) (نساء: 51)؛ یعنی تصدیق می کنند و باور دارند سخنان کاهنان و ساحران را، [2] و این کلمه ایمان، در شرع نقل پیدا کرده است به معنایی خاص و محدود شده است.

علامه حلی فرموده: "ایمان در لغت تصدیق باشد، ولی در شرع به تصدیق به خدا و رسول و آنچه معلوم باشد که آن حضرت آورده نقل پیدا کرده است". [3]

و مقصود از تصدیق، صرف علم نیست بلکه مراد باور قلبی و عقد قلب است، زیرا علم کار عقل است و ایمان و اعتقاد مربوط به دل است.

مرحوم خواجگی شیرازی گوید:

تصدیق یعنی گرویدن دل به حقیقت هر چه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن مبعوث شده و معلوم باشد به بدیهه که پیغمبر آن را آورده است مثل وجوب صلوات خمس و تحریم خمر و امثال این، از برای آنکه از مجموع آیات و روایات و احادیث معلوم شده که ایمان فعل قلب است و بس، و مناط و مدار ایمان بر تصدیق یقینی قلبی است. [4]

و اما نقش عمل در ایمان: در حدیث معروفی آمده است که: "ایمان اعتقاد به دل، و اقرار به زبان، و عمل به ارکان است". [5] و مسلمانان به بحث پرداخته اند که رابطه ایمان با عمل چگونه است. و چون خوارج راه افراط پیش گرفته و گفتند هر کس عمل ندارد و فسقی را انجام دهد کافر می گردد یعنی عمل جزء ایمان است و با انتفای عمل ایمان نیز فوت می گردد، عکس العمل کار آنان این بود که مرجئه راه تفریط را پیش گرفته و گفتند ایمان فقط مربوط به دل است و عمل هیچ نقشی در آن ندارد. از نظر شیعه ایمان کار قلب است زیرا در قرآن کریم ایمان به قلب نسبت داده شده است مثل "وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ" (نحل: 106)، "أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ" (مجادله: 22)، "وَلَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ" (حجرات: 14) و از بعضی از آیات شریفه استفاده می شود که ایمان با معصیت قابل جمع است مثل: "وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا" (حجرات: 9)، "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ" (بقره: 178)، "الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ" (انعام: 82) و چون در آیات بسیاری کلمه "عملوا الصالحات" عطف بر ایمان شده است ظاهر عطف اقتضای مغایرت معطوف و معطوف علیه را دارد، پس عمل

صالح عین ایمان نیست. بنابراین عمل جزء ایمان نیز نیست، ولی آیا شرط آن است یا خیر؟ بهتر آن است که گفته شود ایمان بر دو قسم است "ایمان حقیقی"، "ایمان کمالی". [6]

مقصود از ایمان حقیقی اصل اعتقاد به خدا است؛ یعنی پایین ترین درجه ایمان و عمل در این ایمان نقش ندارد. بلکه اقرار به زبان شرط اجرای احکام ایمان بر چنین شخصی است. و اما ایمان کمالی یعنی درجات بالای ایمان. و روشن است که عمل در چنین ایمانی نقش دارد. به همین جهت می توان گفت اصل این بحث که آیا عمل در ایمان نقش دارد یا خیر یک بحث و اختلاف لفظی است؛ زیرا اگر ایمان به معنی تصدیق قلبی و اصل اعتقاد به خدا باشد عمل در آن تأثیری ندارد، و با نبود عمل ضرری به این ایمان وارد نمی شود - بلکه ممکن است سست شود اما از بین نمی رود - و ایمان به معنی درجات بالای آن و عمل به طاعات روشن است که تلازم با عمل دارد. و احادیثی که می گویند عمل جزء ایمان است [7] نیز باید بر همین معنا حمل شوند گرچه شهید ثانی فرموده: "این احادیث یا سند درستی ندارند و یا دلالت آنها بر مدعا تمام نیست". [8]

وجه جمعی که ذکر شد از کلمات مرحوم اردبیلی استفاده می شود. [9]

علامه طباطبایی در اینجا تفصیلی را ملتزم شده است که آن را در کلمات دیگران نیافتم، وی فرموده است:

ایمان گرچه با عصیان از بعضی لوازم قابل جمع است، ولی با عصیان تمامی لوازم قابل جمع نیست. زیرا ایمان یعنی اذعان و تصدیق به شیء به اینکه لوازم آن را ملتزم شود و لذا قرآن همیشه ایمان را با عمل صالح توأم ذکر می کند. و صرف اعتقاد به چیزی ایمان نیست، مگر با التزام به لوازم و آثار آن. چون ایمان یعنی علم به شیء با سکون و اطمینان به آن، و این سکون منفک از التزام به لوازم آن نیست، ولی علم قابل انفکاک است. [10]

به هر حال ایمان از ریشه امن به معنی سکون و اطمینان و آرامش نفس است، یعنی چیزی که سبب خوف و ناراحتی را ندارد، و این آرامش در صورتی است که التزام عملی نیز داشته باشد پس ایمان با انجام تمام معاصی و ترک تمام واجبات قابل جمع نیست؛ زیرا چنین اعتقادی هیچ آرامش نمی آورد، ولی اگر کسی بعضی از گناهان را انجام دهد و نسبت به برخی دیگر مقید به ترک باشد او دارای ایمان است. علاوه بر آنکه چون ایمان دقیقاً مترادف با علم نیست پس باید این باور قلبی التزام عملی باشد نه صرف دانستن و علم عقلی، بدون هیچ گونه عملی.

از آنچه گذشت معلوم شد که ایمان عبارتست از اعتقاد صحیح و تصدیق و باور قلبی به آنچه پیامبر آورده است. و به نظر علامه طباطبایی باید این اعتقاد همراه با التزام عملی باشد گرچه لازم نیست التزام عملی به تمام دستورات دین باشد. و اگر کسی اعتقاد ندارد اما اقرار دارد او منافق است، و کسی که نه اعتقاد دارد و نه اقرار او کافر است، و کسی که اعتقاد و اقرار دارد اما عملی ندارد او فاسق است، و اما اگر کسی اعتقاد داشت، ولی عملی نداشت ظاهر کلام خواجه و علامه حلی آن است که او ایمان ندارد؛ زیرا ایمان مرکب است از اعتقاد قلبی و اقرار به زبان. [11] ولی به نظر ما اقرار به زبان جزء ایمان نیست بلکه شرط اجرای احکام ایمان بر هر شخصی آن است که اقرار به زبان داشته باشد. علاوه بر آنکه ممکن است شخصی بر اثر تقیه و هر ضرورت دیگری نتواند اقرار کند در حالی که ایمان قلبی را دارد. و مرحوم فاضل مقداد فرموده:

اقرار به زبان کاشف از تصدیق قلبی و عمل به ارکان ثمره آن تصدیق است. [12]

و چون در ایمان لازم است اعتقاد به تمام آنچه که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آورده است باشد و نمی توان آن را تجزیه نموده و برخی از سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را قبول داشت بدون بعضی دیگر، و یکی از مهم ترین اموری که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از نزد خداوند آورده است مسئله امامت است پس یکی از اجزای ایمان اعتقاد به امامت و ولایت ائمه اثنا عشر است و بدون چنین عقیده ای اصل ایمان نیز منتفی می گردد.

مرحوم کاشف الغطاء فرموده است:

اسلام و ایمان مترادف بوده و به معنی اعتقاد به توحید و نبوت و معاد و عمل به ارکان پنج گانه اسلام: نماز و روزه، و زکات و حج و جهاد می باشند. بنابراین دین مرکب از علم و عمل است. و شیعه علاوه بر امور فوق اعتقاد به امامت را نیز اضافه کرده اند یعنی باید اعتقاد داشته باشد که امامت منصبی الهی است و امام همان وظایف نبوت را دارد، ولی به امام وحی نمی شود و امام احکام را از پیامبر می گیرد پیامبر از خدا خبر می دهد و امام از پیامبر خبر می دهد. و اگر کسی اعتقاد به امامت داشته باشد او نزد شیعه مؤمن به معنای اخص است، ولی اگر اعتقاد به امامت نباشد، ولی سایر اصول و ارکان را قبول داشته باشد او مسلمان و مؤمن به معنای اعم است و تمام احکام اسلام از قبیل احترام مال و عرض و جان را دارد و هرگز کسی با عدم اعتقاد به امامت از اسلام خارج نمی شود پس در دنیا تمام مسلمانان مساوی هستند اما در آخرت اثر امامت آن است که درجات و منازل آنان در بهشت متفاوت است. [13]

اکنون پس از این مقدمه به بررسی سخنان آقای قفاری می پردازیم.

وی در بحث از ایمان و وعده و وعید، پنج مسأله عنوان کرده است.

مسأله اول: مفهوم ایمان نزد شیعه

آقای قفاری می گوید: شیعیان ایمان به ائمه اثناعشر (علیهم السلام) را داخل مفهوم ایمان دانسته و بلکه ایمان را همان قرار داده اند. و معتقدند ثواب در آخرت بر ایمان است نه اسلام، و آیه 137 سوره بقره را به ایمان به ائمه خود تفسیر کرد

نقد و بررسی

با توجه به آیه شریفه "قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا" (حجرات: 14) معلوم می شود که اسلام با ایمان تفاوت دارد، و در آیات شریفه و روایات گاهی کلمه اسلام و ایمان مترادف به کار می روند و گاهی به معنای دیگری که اخص است. و چون اسلام همان گونه که آقای قفاری نقل کرده است اقرار ظاهری به شهادتین است، و روشن است که چنین اقرار ظاهری نمی تواند ملاک ثواب و عقاب اخروی باشد، زیرا شاید کسی بدون هیچ عملی چنین اقراری داشته باشد. این اقرار تنها باعث حفظ خون می گردد و احکام ظاهری اسلام بر او مترتب می شود اما ثواب اخروی مترتب بر اعتقاد قلبی است که همان ایمان است. و چون به نظر شیعه مسأله امامت از مهم ترین دستوراتی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از طرف خداوند آورده است و باید هر شخص مسلمانی به تمام آنچه پیامبر آورده است اعتقاد داشته باشد تا مؤمن بر او صدق نماید، لذا اعتقاد به امامت ائمه (علیهم السلام) را جزء ایمان قرار داده اند.

و اما آیه شریفه "فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا" (بقره: 137) آقای قفاری می گوید: "شیعیان این آیه را این گونه تفسیر کرده اند که اگر مردم ایمان آوردند به مثل آنچه شما به آن ایمان آورده اید یعنی به علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان (علیهم السلام)...". [14] و مدرک حدیثی که بر آن دلالت دارد کتاب کافی است. [15] و سایر کتاب ها چون تفسیر صافی و البرهان از آن گرفته اند. و آقای قفاری که معمولاً به "مرآة العقول" مراجعه می کرد در اینجا عمداً به مرآة مراجعه نکرده است؛ زیرا علامه مجلسی فرموده است:

این حدیث از نظر سندی مجهول است و تفسیر آیه آن است که اگر بنی اسرائیل ایمان آورند همانند ایمان شما، هدایت می یابند. و تأویل آیه - نه تفسیر آن - این است که خطاب به مردم موجود در زمان رسول خدا و پس از آن باشد... [16]

و تفسیر آیه آن است که اگر بنی اسرائیل ایمان آورند به آنچه شما مسلمانان به آن ایمان آورده اید از توحید و رسالت هدایت خواهند یافت. [17]

مسأله دوم: شهادت ثالثه:

آقای قفاری می گوید: شیعیان جمله "اشهد انّ علیا ولی الله" را جزء ایمان خود قرار داده اند و در اذان و پس از نماز تکرار می کنند. و برای محتضر و اموات نیز این شهادت را تلقین می کنند، و چون این شهادت را جزء ایمان قرار داده اند خود این دلیل بر بطلان مذهب آنان است. زیرا چیزی است که در قرآن و روایات نیامده است، و لذا ابن تیمیه گفته است این کلام که شیعیان می گویند امامت مهم ترین مسأله دین است کفر است؛ زیرا معلوم است که ایمان به خدا و رسولش مهمتر از مسأله امامت است. و شیعیان که طرفدار امامت هستند در عین حال منکر آن هستند؛ زیرا هر پرچمی که قبل از قیام مهدی [باشد را پرچم جاهلیت می دانند علاوه بر آنکه صرف اعتقاد بدون عمل چه سودی دارد؟! [18]

نقد و بررسی

شهادت ثالثه "اشهد انّ علیاً ولی الله" از شعار شیعیان است که آن را در اذان و مواقع مختلف تکرار می کنند، و همه شیعیان نیز این را قبول دارند که شهادت ثالثه جزء اذان نیست و نباید به قصد جزئیت گفته شود و تنها به عنوان ذکر در اذان و به قصد رجاء گفته می شود، و گفتن آن مستحب نیست، بلکه خوب است. [19] بنابراین تکرار کردن چیزی که حق است و یقیناً از اموری است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از طرف خدای متعال آورده است نه تنها اشکالی ندارد، بلکه از کمال ایمان است بله این جمله جزء فصول اذان نیست. و اگر آقای قفاری ادعا می کند که شهادت ثالثه در قرآن و روایات نیامده است پاسخش این است که سایر فصول اذان نیز در قرآن مجید نیامده اند. و اما در روایات مسأله ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فوق حدّ تواتر آمده است، علاوه بر آنکه خود آقای قفاری در اذان "الصلاة خیر من النوم" را می گوید که در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین چیزی وجود نداشته است.

و اما آنچه را که از ابن تیمیه نقل کرده که هر کس امامت را مهم ترین مطلب دین قرار دهد کافر می گردد پاسخش این است که ایمان به خدا و رسول برای تحقق و پدیدآمدن اصل ایمان می باشند، و پس از آنکه ایمان - به معنی اعم - محقق شد مهم ترین چیزی که در دین وجود دارد مسأله امامت است. یکی از اشتباهات بزرگ آقای قفاری آن است که می گوید: "شیعیان که طرفدار امامت هستند در عین حال منکر آن هستند زیرا هر پرچمی که قبل از قیام مهدی باشد را پرچم جاهلیت می دانند."

گویا آقای قفاری خیال کرده است که شیعیان معتقد به ضرورت وجود امام هستند و امامت هر فاسق و فاجری را باید قبول داشته باشند و چون طرفدار امامت هستند پس باید طرفدار بنی امیه و بنی عباس و... باشند، در حالی که شیعیان معتقد به ضرورت وجود امام معصوم هستند و هر پرچم امام معصوم و هر کس نایب امام باشد را قبول دارند. و اما مسأله فایده صرف عقیده بدون عمل در آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت و فعلاً در اینجا این نکته ذکر می شود که معرفت ائمه و اعتقاد به امامت آنان ارزش و موجب کرامت است و عمل به دستورات آنان کرامتی بالاتر است. روشن است که مسلمانی که عقیده صحیحی دارد هر چند عمل نداشته باشد بهتر است از کسی که حتی آن عقیده را نیز ندارد، گرچه بهتر آن است که مسلمان علاوه بر عقیده به تمام دستورات شرع نیز عمل نمایند.

مسأله سوم: ارجاء یا تأخیر عمل:

آقای قفاری می گوید: شیعیان چون ایمان را همان اقرار به ائمه اثنا عشر می دانند پس نفس این عقیده به نظر آنان برای دخول در بهشت کافی است و لذا پیرو مذهب مرجئه شده اند. و در روایات آنان آمده است که با وجود ایمان - حب ائمه - هیچ گناهی با آن ضرر ندارد. و اگر محبت ائمه کافی است پس دیگر قاعده لطف و اثبات امامت چه سودی دارد و این سخنان همدیگر را

نقض می کنند. و تنها فرق شیعه با مرجئه آن است که مرجئه می گویند ایمان یعنی معرفت خداوند، ولی شیعیان می گویند ایمان یعنی معرفت یا محبت امام و پس از نقل برخی از روایات مربوط به حبّ ائمه (علیهم السلام) می گوید:

بنابراین اگر شرط دخول بهشت حبّ علی (علیه السلام) است پس قرآن موجب گمراهی مردم شده است که آن را بیان نکرده است، و چگونه است که حب خدا و رسول موجب نجات از عذاب نیست، ولی حبّ علی (علیه السلام) موجب نجات است، بلکه این اعتقاد آنان خلاف آیه شریفه "مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ" است و خلاف عقائد خودشان نیز هست؛ زیرا اگر شیعه ای گناه کند و خداوند او را عقاب نکند پس خداوند ترک واجب نموده است. و خلاف روایات خودشان نیز هست؛ زیرا ائمه آنان در دعاهاى خود گریه می کردند و از عذاب به خداوند پناه می بردند. و اگر تنها کسی جهنم می رود که بغض علی (علیه السلام) را داشته باشد پس این کلام آنان صریح است در آنکه فرعون و هامان و قارون و سایر رؤسای کفر نیز جهنم نمی روند؛ زیرا آنان بغض علی (علیه السلام) را نداشتند، و این عقیده آنان نیازی به پاسخ ندارد. [20]

نقد و بررسی

آقای قفاری تصور کرده است که شیعیان می گویند انسان باید تنها ولایت و محبت ائمه (علیهم السلام) را داشته باشد در این صورت آن شخص اهل نجات خواهد بود و نسبت به هر گناهی مجاز است و در نتیجه لوازم باطل و نادرستی را بر آن مترتب کرده است. این صحیح است که با محبت علی (علیه السلام) هیچ گناهی زیان نمی رساند، ولی این مثل آن است

که گفته شود با وجود عصمت هیچ گناهی ضرر ندارد. یعنی وقتی انسان شیعه و دوستدار علی (علیه السلام) است که هیچ گناهی انجام ندهد و اگر گناه کند در واقع دوست علی (علیه السلام) نبوده است. بسیاری از علمای اخلاق گفته اند علامت محبت آن است که هیچ معصیتی از محبّ سر نزند و باید دائماً مواظب بر انجام عبادت ها بوده و همیشه خواسته خداوند را برخواسته خود ترجیح دهد. [21]

مرحوم مظفر نیز فرموده است:

به نظر ما کسی شیعه نیست مگر اینکه مطیع دستورات خداوند بوده و گناه نکند و به دستورات ائمه (علیهم السلام) عمل نماید و هرگز محبت آنان به تنهایی کافی نبوده و سبب نجات نمی شود آن گونه که برخی مستمسک بر خود قرار داده و از امر و نهی الهی سرپیچی می کنند به اسم آنکه دوست اهل بیت (علیهم السلام) هستند. به نظر ائمه (علیهم السلام) کسی دوست آنان است و ولایت و محبت وقتی سبب نجات می شود که همراه با عمل صالح باشد. [22]

اکنون برخی از روایات را نقل می کنیم تا رابطه ولایت و تشیع با عمل کردن به دستورات شرع روشن گردد:

1. به خدا سوگند تنها کسی شیعه ما است که اطاعت خداوند نماید. [23]
2. ای جابر آیا صرف ادعای شیعه و دوستی اهل بیت کافی است؟! به خدا سوگند تنها کسی شیعه ما است که تقوا و اطاعت از خداوند داشته باشد، و این را به وسیله نماز، روزه، نیکی به والدین و... می توان شناخت، خداوند با کسی خویشاوندی نداشته، ای جابر به خدای سوگند تنها با اطاعت می توان به خداوند نزدیک شد. هر کس مطیع خداوند باشد ولی ما است و هر کس گناهکار باشد دشمن ما است و ولایت ما را تنها با عمل می توان به دست آورد. [24]
3. هر کس مطیع خداوند باشد ولایت ما بر او سودمند است و هر کدام از شما که نافرمانی خداوند کند ولایت ما بر او سودی ندارد، فریب نخورید، فریب نخورید. [25]
4. ای خیمه! به شیعیان من بگو ما در برابر خداوند بر آنان سودی نداریم و آنان به ولایت ما نمی

رسند مگر با ورع. [26]

و امثال این گونه روایات بسیار زیاد است. علامه مجلسی نیز در شرح این روایات فرموده است: کسی که در قول و عمل خود خلاف حضرت علی (علیه السلام) باشد محبت آن حضرت او را سودی ندارد، خداوند با شیعیان خویشاوندی ندارد تا آنان را مورد مسامحه قرار دهد و غیر شیعیان را مسامحه ننماید با اینکه عمل شیعیان مثل دیگران باشد. راه تقرب بین انسان و خداوند تنها عبادت و تقوا است، خداوند قسم نخورده است که شیعیان علی (علیه السلام) اگر عمل نداشته باشند را مورد مغفرت قرار دهد. [27]

از آنچه گذشت معلوم گردید که چنین نیست که شیعیان بگویند نفس ولایت و اعتقاد به امامت ائمه (علیهم السلام) سبب مغفرت است و نیازی به عمل نباشد، بلکه کسی شیعه است که عمل او نیز مطابق و در جهت و مشابه عمل ائمه (علیهم السلام) باشد. ضمناً این نیز روشن است که شیعه ای که گناه می کند همانند غیر شیعه گناهکار نیست؛ زیرا شیعه تنها مخالفت عملی را دارد، ولی غیر شیعه گناهکار هم مخالفت عملی دارد و هم مخالفت اعتقادی. و مقصود از این روایاتی که می گوید ولایت ما برای شما سودی ندارد و تنها ملاک تقوا و عمل و ورع است آن است که برای رسیدن به درجات بالای قرب الهی و نجات از جهنم علاوه بر ولایت عمل نیز لازم است همچنان که روشن است که عمل بدون ولایت نیز کافی نمی باشد.

و اگر در روایتی آمده است که با وجود حب علی (علیه السلام) هیچ گناهی ضرر ندارد مقصود آن است که اگر محبت علی (علیه السلام) وجود داشته باشد دیگر گناهی محقق نمی شود و چنین عقیده ای هیچ ارتباطی با عقیده مرجئه ندارد؛ زیرا آنان هیچ نقشی برای عمل قائل نبوده در حالی که به نظر شیعه، شیعه واقعی کسی است که تمام دستورات الهی را عمل نماید. و این گونه محبت به اهل بیت (علیهم السلام) مؤکد قاعده لطف در تکالیف است. زیرا طبق قاعده لطف خداوند باید ائمه (علیهم السلام) را نصب کند تا مردم را به طاعات راهنمایی کنند و محبت و ایمان به آنان نیز مؤید و تأکیدکننده این عمل است. و قرآن کریم نیز ولایت حضرت علی (علیه السلام) که در رکوع صدقه داد و محبت و مودت اهل بیت (علیهم السلام) را بیان کرده است. و اما آنکه آقای قفاری می گوید: "چگونه است که حب خدا و رسول موجب نجات از عذاب نیست، ولی حب علی (علیه السلام) موجب نجات است"، پاسخ آن است که وقتی مثلاً گفته می شود نماز یا صدقه موجب نجات از عذاب است آیا آقای قفاری تصور می کند که نماز و صدقه مهم تر از اصل ایمان به خدا شده است؟ روشن است که هیچ چیزی مثل ایمان به خدا و رسول نیست، ولی ایمان به خداوند شرط لازم برای نجات از عذاب است، ولی تنها شرط نجات از عذاب ایمان به خداوند نمی باشد بلکه باید علاوه بر ایمان به خدا و رسول امور دیگر اعتقادی و عملی را نیز داشته باشد، و اگر آقای قفاری تصور می کند که تنها ایمان به خدا و به رسول شرط نجات از عذاب است این همان عقیده مرجئه است که او به آن ملتزم شده است اما به شیعه نسبت داده است. از آنچه گذشت معلوم شد که در کلمات شیعه در این باب چیزی خلاف عقاید شیعه یا خلاف روایات وجود ندارد.

و اما آنکه آقای قفاری می گوید: "اگر تنها کسی به جهنم می رود که بغض علی (علیه السلام) را داشته باشد پس این کلام آنان صریح است در آنکه فرعون و هامان و قارون و سایر رؤسای کفر نیز به جهنم نمی روند"، نیازی به پاسخ ندارد؛ زیرا معلوم می شود آقای قفاری هنوز معنی کلماتی چون "صریح" یا "لازم کلام" را نمی داند و فرقی بین اینها نمی گذارد. و بهتر بود ایشان بگویند: لازمه این کلام آن است.

ثانیاً؛ قبلاً این روایت نقل شد که هر کس معصیت کند و نافرمانی خدا را بنماید او دشمن اهل بیت (علیهم السلام) است بنابراین رؤسای کفر بزرگ ترین دشمنان اهل بیت

(علیهم السلام) بوده اند.

ثالثاً: جهنم درکات مختلف و متفاوتی دارد و شاید معنای این احادیث آن باشد که یک درکه خاصی از جهنم مخصوص کسانی باشد که بغض علی (علیه السلام) را دارند و سایر افراد کافر و گنهگار به درکات دیگر جهنم می روند.

مسأله چهارم: وعد:

آقای قفاری نوشته است: شیعیان روایاتی جعل کرده و طبق آنها وعده به ثواب بر اعمالی که حرام و بلکه شرک است داده اند مثل ثواب لعن صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که آن را از بهترین عبادات می دانند یا آنچه در عزای امام حسین (علیه السلام) انجام می دهند و یا استحباب روزه برخی از ایام سال و... در برخی از روایات آنان آمده است که ائمه (علیهم السلام) بهشت را برای برخی افراد ضمانت کرده اند مثل علی بن یقظین. گویا آنان علم غیب دارند یا اختیار همه چیز به دست آنان است. اینان هدفشان خراب کردن دین است. [28] نقد و بررسی:

مقصود از "وعد" در اینجا آن است که خداوند اگر وعده به ثوابی دهد آن را انجام می دهد و تخلف ندارد. عبارت فوق از آقای قفاری مشتمل بر چند مغالطه روشن است. زیرا شیعیان وعد را قبول دارند و ثوابی برای لعن صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل نکرده اند و این نوعی مغالطه است زیرا شیعیان لعن و تبری از برخی افرادی که نزد پیامبر بودند اما ایمان به آن حضرت نداشتند و بلکه به دین خدا ضربه می زدند را ثواب می دانند اما لعن صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن هم به صورت جمع و کلی را هرگز جایز نمی دانند. به نظر ما اگر صحابی یعنی هر کس که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دیده است در این صورت برخی از آنان مشرک، و برخی منافق و برخی مسلمان فاسق و بعضی مسلمان عادل و بعضی مسلمان معصوم بوده اند. و اگر صحابی یعنی کسی که آن حضرت را ملاقات کرده و ایمان به او آورده باشد در این صورت صحابی به سه قسم اخیر تقسیم می شود و لعن مسلمان فاسق یا دروغگو جایز است، نه مسلمان عادل. و شیعیان اکثر صحابه را مسلمان عادل دانسته و لعن چنین کسی را جایز نمی دانند.

و اما آنچه در مورد عزای امام حسین (علیه السلام) ادعا کرده است پاسخش آن است که ما نمی خواهیم از تمام اعمالی که در عزاداری ها انجام می شود دفاع کنیم زیرا ممکن است در برخی موارد کارهای خلاف شرع انجام شده باشد، ولی مدعای ما آن است که اصل عزاداری بر امام حسین (علیه السلام) چیزی است مسلم و قطعی و در روایات شیعه و اهل سنت به صورت متواتر نقل شده است.

استحباب برخی از اعمال از قبیل روزه نورو و یا نماز جعفر طیار و... چیزی است که طبق روایات بوده است و این نیز روشن است که در مستحبات تسامح در ادله سنن جاری است و احمد حنبل نیز گفته است که: "جایز است در فضائل اعمال اموری که به صورت قطعی ثابت نشده است نقل گردد". [29]

ضمانت کردن ائمه (علیهم السلام) بهشت را برای برخی از افراد نیز چیز مشکلی نیست؛ زیرا اطلاع آنان از علم غیب اشکال ندارد همان گونه که قبلاً ثابت شد. و شبیه آن در احادیث اهل سنت به عنوان عشره مبشره به بهشت نقل شده است. [30]

سپس آقای قفاری می گوید: یکی از کسانی که شیعیان بهشت را براوضمانت کرده اند علی بن یقظین است در حالی که علی بن یقظین طبق کلام طبری در حوادث سال 169 به عنوان زندقه به قتل رسید. [31]

از عجایب آن است که آقای قفاری که خود عرب است و رساله او به عنوان رساله ممتاز دکتری

دانشگاه های عربستان معرفی می شود معنای یک عبارت ساده از تاریخ طبری را متوجه نشده است. طبری می گوید: "و فی هذه السنة اشتد طلب موسی، الزنادقة فقتل منهم فیها جماعة فكان ممن قتل منهم یزدان بن باذان کاتب یقطین و ابنه علی بن یقطین من أهل النهروان". [32] همان گونه که روشن است کلمه "ابنه علی بن یقطین" مجرور است و عطف بر "یقطین" می باشد نه آنکه منصوب باشد و عطف بر "یزدان". و معنای این کلام آن است که خلیفه عباسی موسی، در این سال به دنبال دستگیری زندیقان بود و گروهی از آنان را کشت، یکی از کسانی که کشته شد یزدان بن باذان که کاتب یقطین و کاتب علی بن یقطین و از اهل نهروان بود می باشد. و شاهد روشن مدعای ما آن است که تاریخ وفات علی بن یقطین سال 182 ه.ق است، نه سال 169 ه.ق که در زندان هارون الرشید مرد و کشته نشد و حتی در برخی از روایات آمده است که امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بر او ضمانت کرده بود که هرگز گرمی شمشیر به او نرسد. [33] و علت زندانی شدن علی بن یقطین نیز ارتباط شدید او با امام هفتم (علیه السلام) بوده است.

مسأله پنجم: وعید

آقای قفاری می گوید:

گرچه شیعه می گویند هر مسلمانی که مرتکب کبیره گردد، فاسق می شود و از اسلام خارج نمی شود و خلود در جهنم مخصوص کفار است، ولی شیعیان مفهوم کفر را توسعه داده و تمام بدعت گزاران را کافر می دانند و هر کس با حضرت علی (علیه السلام) جنگ کرده او را کافر و مخلد در آتش می دانند و این حکم را درباره تمام مخالفین خود جاری می دانند، و روایات زیادی دارند که شیعیان عذاب نمی شوند پس خود را مثل مرجئه می دانند و عذاب را فقط بر غیر شیعیان اثبات می کنند. [34]

نقد و بررسی

کلمه "وعد و وعید" گاهی به معنی معاد و گاهی به معنی احباط و تکفیر به کار می روند [35]، ولی مقصود از "وعد" در اینجا آن است که آیا یک مسلمان به سبب انجام یک گناه کبیره مخلد در آتش جهنم می شود یا خیر. (4) و مقصود آقای قفاری از "وعد" آن است که وعید به عذاب برای چه کسانی است به نظر شیعه ثواب همیشه از باب تفضل است نه استحقاق. و مواردی که در آیات شریفه و روایات درباره عذاب نقل شده است به معنی استحقاق عذاب است نه به معنی فعلیت آن، زیرا کسی که گناهی را انجام دهد و بدون توبه بمیرد مستحق عقاب است، ولی شاید عفو و تفضل الهی شامل او گردد یا مورد شفاعت واقع شود و عذاب نگیرد، همچنان که احتمال عذاب شدن او نیز وجود دارد. ولی هر کس مؤمن باشد و مرتکب گناه کبیره شود اگر عذاب شود، عذاب او موقت و منقطع خواهد بود و مخلد ابدی در آتش نمی باشد. [36] و اگر در برخی آیات شریفه و روایات آمده است که کسی که مرتکب قتل نفس شود یا غیبت کند یا شرب خمر نماید مخلد در آتش است این آیات را خواجه نصیر فرموده است باید تأویل نمود [37]، ولی بهتر آن است که گفته شود نیازی به تأویل نیست؛ زیرا خلود به معنای ابدیت و همیشگی بودن عذاب نیست بلکه خلود یعنی مکث طویل. [38] و مقصود آن است که هر کس هر چند مؤمن باشد اگر مرتکب قتل نفس شود مدت زیادی در آتش می ماند، بله هرگاه در قرآن کلمه خلود به همراه کلمه "ابد" باشد به معنای ابدیت خواهد بود. به نظر شیعه شخص فاسق چون تعریف مؤمن بر او صدق می کند مخلد در آتش نیست و خلود - به معنی ابدیت - در نار مخصوص کفار است. [39]

و اما توسعه ای که در مفهوم داده شده است به جهت این است که در قرآن کریم کفر در مقابل شکرگزار به کار رفته است [40]، و در فارسی کفران نعمت فراوان به کار می رود و در روایات ترک

نماز را کفر شمرده است و توهین به قرآن کفر شمرده شده است. [41] بنابراین باید گفت کفر دارای مراتب مختلف است که یک مرتبه آن ناسپاس بودن است و مرتبه دیگر آن انکار ولایت حضرت علی (علیه السلام) و مرتبه شدید آن انکار ایمان به خداوند و بلکه اعتقاد به ضد آن است. به نظر شیعه کسانی که با امام معصوم (علیه السلام) جنگ کرده اند، حقیقتاً کافرند و تمام احکام کفر بر آنان مترتب است و در روایات متعددی نیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: بغض علی کفر است و جنگ با او جنگ با من است. [42] ولی شیعیان این حکم را درباره اهل سنتی که با حضرت علی (علیه السلام) جنگ نکرده اند جاری ندانسته بلکه آنان را مسلمان می دانند. و در مسأله قبلی معلوم شد که شیعیان هرگز نسبت به خود اعتقاد به ارجاء نداشته و در مورد مخالفان خود نیز آن گونه فکر نمی کنند که تمام آنان را اهل عذاب بدانند بلکه رحمت خداوند را بسیار زیاد می دانند.

و اما آنچه که ایشان می گوید شیعیان روایات زیادی نقل کرده اند که آنان مورد عذاب واقع نمی شوند پاسخ آن است که این روایات را آقای قفاری به باب 18 از کتاب ایمان و کفر بحارالانوار ارجاع داده است و ای کاش آقای قفاری به باب بعدی یعنی باب 19 همان کتاب مراجعه می کرد که عنوان باب این است: "صفات الشیعة و اصنافهم و ذم الاغترار و الحث علی العمل و التقوی" [43] و علامه مجلسی در این باب 48 روایت نقل کرده است که دلالت می کند که شیعیان نیز اگر گناهی انجام دهند ممکن است مورد عذاب واقع شوند. یکی از روایات این باب آن است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: "و الله تنها کسی شیعه علی (علیه السلام) است که عفت بطن و فرج داشته باشد و برای خداوند کار کند و امید ثواب او و خائف از عذاب او باشد." [44]

بنابراین چگونه آقای قفاری ادعا می کند که شیعیان می گویند از گناهان آنان چشم پوشی شده است؟! هر کس کمترین آشنایی با حدیث داشته باشد می داند که باید جمع بین احادیث نمود و نمی توان یک حدیث را گرفت و از سایر احادیث چشم پوشی کرد. آری وهابیان نسبت به غیر خودشان وعیدی بوده و هر شخص مسلمان غیر وهابی را مشرک و مخلّد در نار می دانند و نجات و رحمت خداوند را وقف خود کرده اند!! همچنان که در مسأله رابطه ایمان و عمل وهابیان عقیده خوارج را پذیرفته و می گویند هر کس عمل ندارد کافر است. [45] پس بهتر است که آقای قفاری به جای اتهام وعیدی به شیعیان بگوید: وهابیان خودشان جزء خوارج بوده و نسبت به سایر مسلمانان وعیدی هستند.

فصل دوم: ارکان ایمان:

ارکان ایمان به نظر آقای قفاری عبارتند از: ایمان به خداوند و به ملائکه و کتاب های آسمانی و پیامبران و روز قیامت و ایمان به قدر. و چون بحث از ایمان به خداوند در بخش دوم مفصل بیان شد اینجا به بحث از سایر ارکان ایمان می پردازیم.
ایمان به فرشتگان:

آقای قفاری می گوید: اعتقاد به امامت بر این مسأله نیز اثر گذارده است در بعضی از روایات شیعه آمده است که فرشتگان از نور ائمه (علیهم السلام) آفریده شده اند و برخی از فرشتگان کاری جز گریه بر امام حسین ندارند. و جبرئیل را خادم ائمه (علیهم السلام) می دانند و این توهین به فرشتگان است. آنان می گویند تنها وظیفه فرشتگان اطاعت از امر ائمه است و اگر فرشته ای مسأله امامت را نپذیرد عذاب می شود مثل فطرس، و بلکه وظیفه فرشتگان را اعمال شرک آلود نزد قبر امام حسین دانسته و بلکه انکار وظایف اصلی فرشتگان در واقع انکار وجود فرشتگان است. [46]

یکی از ارکان ایمان، ایمان به فرشتگان است و ایمان به آنها از ضروریات دین است. [47] این فرشتگان دارای اوصاف مختلفی می باشند مثل: 1. معصوم هستند. [48] 2. بندگان گرامی خدا هستند. [49] 3. موجوداتی غیرمادی بوده و خوردن و آشامیدن نداشته و همیشه در حال عبادت و انجام وظایف خود هستند. [50] و اما وظایف فرشتگان: فرشتگان واسطه بین خداوند و خلق در تدبیر امور می باشند و قرآن و روایات وظایف مختلفی برای آنان بیان کرده است مثل: حامل عرش بودن، تدبیر امور، مراقبت از مردم و حفظ آنان، ثبت و ضبط اعمال مردم، مأموران اماته، مأموران عذاب، مأمور وحی، مأموران امداد و نجات مؤمنان در جنگ.

تفاوت درجات فرشتگان: قرآن مجید فرموده: (وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ) [51] از این آیه استفاده می شود که فرشتگان مجرد هستند و حرکت ندارند ولذا دارای مقام معلوم بوده، و نیز به دست می آید که تمام آنان در یک مرتبه قرار ندارند برخی از فرشتگان مقرب بوده که به آنان کروبیان یا مهیمین گفته می شود و برخی دیگر از فرشتگان آنان هستند که دائماً در حال عبادتند، و بعضی دیگر فرشتگانی اند که تدبیر امور این دنیا از قبیل نزول باران، احیاء، اماته، رزق و... به دست آنهاست. جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل جزء قسم اخیر هستند. به عبارت دیگر می توان گفت برخی فرشتگان حاملین عرشند و بعضی ملائکه ارضی هستند که مدبر امور می

باشند، و برخی دیگر فرشتگان آسمان ها هستند که مشغول به عبادتند. [52] نکته دیگر که در واقع محور اصلی اشکال آقای قفاری است مسأله افضلیت فرشتگان نسبت به انبیا (علیهم السلام) است. در اینجا آقای قفاری طرفدار معتزله شده و ملائکه را بر انبیا مقدم می داند؛ همچنان که ابن ابی الحدید گوید:

یا بقر ان جئت الغری فقل له اتراک تعلم من بارضک مودع فیک ابن عمران الکلیم و بعده عیسی یققیه و احمد یتبع بل فیک جبریل و میکال و اسرافیل و الملائم المقدس اجمع، در شرح آن آمده است که: "وی از پیامبران شروع کرد و اضراب نموده و ملائکه را ذکر کرد؛ زیرا به نظر معتزله ملائکه برتر از پیامبران هستند". [53] ولی به نظر شیعه انبیا و ائمه (علیهم السلام) افضل از ملائکه هستند. زیرا قرآن فرموده است که خداوند اسماء را به آدم تعلیم داد در حالی که فرشتگان آن را نمی دانستند. [54]

ثانیاً: سجده فرشتگان بر آدم [55] دلیل بر ترجیح مقام آدم نسبت به آنان است. ثالثاً: در برخی روایات معراج آمده است که جبرئیل گفت: "اگر به اندازه انگشتی نزدیک تر شوم می سوزم". [56] در حالی که پیامبر نزدیک تر شد.

رابعاً: فرشتگان تنها عقل دارند و انسان هم عقل دارد و هم شهوت پس فرشتگان مانعی از عبادت ندارند به خلاف انسان، پس اگر انسان اطاعت خدا نماید با وجود آنکه مانع از عبادت داشته است این انسان ترجیح خواهد داشت بر آنکه بدون هیچ مانعی عبادت کرده است. [57] خامساً: در ترتیب دعاها صحیفه سجادیه چنین است که دعای دوم صلوات بر پیامبران و معصومین (علیهم السلام) است. و دعای سوم صلوات و درود بر فرشتگان است. و ظاهراً این ترتیب ادعیه توسط حضرت امام باقر (علیه السلام) که راوی صحیفه از پدر بزرگوار خود است می باشد. بنابراین اگر انبیا و ائمه افضل از فرشتگان باشند خدمت کردن فرشتگان به آنان و حتی به انسان های معمولی هیچ اشکالی ندارد؛ زیرا روشن است که مراد از این فرشتگان، فرشتگان ارضی است نه مقربین و کروبیان، و آیه شریفه: "لَهُ مَعَقِبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ" (رعد: 11) نیز دلالت دارد که برخی از فرشتگان در خدمت مردم هستند. [58] و به همین جهت آفریده شدن فرشتگان از نور ائمه (علیهم السلام) هیچ اشکالی ندارد.

و اما مسأله فطرس که در روایتی آمده است که وی معصیت کرده بود و به برکت امام حسین

(علیه السلام) مورد بخشش قرار گرفت. [59] ولی علامه طباطبایی فرموده است: تمام فرشتگان طبق صریح قرآن و تواتر روایات، معصومند، و قصه فطرس که خلاف این عصمت را بیان می کند خبر واحدی است که خلاف قرآن است و خالی از ابهام نیست پس قابل پذیرفتن نمی باشد. [60]

ولی شهید مطهری صحت این گونه روایات را نفی نکرده است وی می فرماید: باید گفت ملائکه مختلفند، بعضی از ملائکه، ملائکه مقرب هستند یا به اصطلاح فلسفی آنها را مجرد می دانند. البته می دانید که ما اینها را باید از منابع نقلی بگیریم و دلیل عقلی و فلسفی ندارد. ولی آن مقداری که فهمیده می شود این طور است که مثلاً حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند ملائکه ای هستند که "سجود لا یرکعون و رکوع لا ینتصبون" اینها از اولی که خداوند آنها را آفریده است نمی دانند که غیر از خودشان هم مخلوقی هست یا نیست و به طوری غرق در خداوند هستند که غافلند از ماسوای پروردگار، ولی همه ملائکه این طور نیستند، بعضی از ملائکه را در اخبار و احادیث "ملائکه ذمی" می گویند، موجوداتی هستند نامرئی اما شاید خیلی به انسان شبیه اند، یعنی تکلیف می پذیرند، احیاناً تمرد می کنند - حقیقت اینها بر ما روشن نیست - و لهذا در بعضی اخبار راجع به بعضی از ملائکه دارد که تمرد کرد و بعد مغضوب واقع شد. پس درباره ملائکه به طور کلی نمی شود گفت که حسابشان آن طور حسابی است، حتی در اخبار آمده است که بعضی از ملائکه را از عنصرهای این عالم آفریده اند. [61]

و اما آنچه که آقای قفاری آن را عمل شرک آلود نزد قبر امام حسین (علیه السلام) نامیده است قبلاً پاسخ آن گذشت و معلوم شد که توسل و عزاداری نه تنها شرک نیست بلکه از مصادیق روشن عبادت به درگاه خداوند است. ضمناً چون در مجردات حرکت و استکمال وجود ندارد بنابراین باید معنای صعود و نزولی که به روح - که از اعظم فرشتگان است - نسبت داده می شود صعود و نزولی که برای اجسام قابل تصور است نباشد، بلکه مراد از نزول آنان بر پیامبر یا بر قبر آن حضرت از باب تمثیل ملکوتی یا ملکی است و به گفته امام خمینی =: ملائکه الله را قوه و قدرت دخول در ملک و ملکوت است به طور تمثیل، و کمال اولیا را قدرت بر دخول در ملکوت و جبروت است به طور تروح و رجوع از ظاهر به باطن. [62]

ایمان به کتاب های آسمانی:

یکی دیگر از ارکان ایمان، عقیده داشتن به کتاب هایی است که خداوند برای پیامبران نازل کرده است که قرآن کریم آخرین این کتاب های آسمانی است. آقای قفاری در اینجا بسیار مفصل وارد شده و اتهامات و افتراءات فراوانی را بر مذهب شیعه وارد کرده است. اگر از شعارها و اهانت های او به مذهب شیعه صرف نظر شود سخنان او را این گونه می توان خلاصه کرد: درباره ایمان به کتاب های آسمانی از نظر شیعه دو مسأله وجود دارد: نزول کتاب های آسمانی بر ائمه (علیهم السلام) و وجود کتاب های آسمانی پیشین نزد آنان. اما مسأله اول آنکه شیعه می گوید چند کتاب آسمانی غیر از قرآن مجید و پس از قرآن بر ائمه آنان نازل شده است و این درواقع ادعای نبوت برای امامان خود است. آنان این ها را درست کرده اند تا به این وسیله اموال مردم را به اسم خمس و به نیابت از امام بخورند. مثلاً مصحف فاطمه در روایات آنان آمده است که پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به عنوان تعزیت و تسلیت بر حضرت فاطمه نازل شد در حالی که کتابی که خبر از وفات فرزندان او دارد چگونه می تواند تعزیت و تسلیت باشد. آنان می گویند حجم این کتاب سه برابر قرآن است و محتوای این کتاب علم غیب بر فاطمه را اثبات می کند چیزی که حتی پیامبر نداشته است. در حالی که خود روایاتی که محتوای این مصحف را بیان می کنند خود متناقض هستند و اگر این مصحف صحیح بود و نزد

ائمه بود باید آنان این مقدار سختی نداشته باشند و از حوادث آینده باخبر باشند و از آنها پرهیز کنند و چرا به این وسیله امامت را به خود برنگردانند. و در واقع با وجود این کتاب باید بی نیاز از قرآن باشند. باز شیعیان ادعا کرده اند که قبل از وفات پیامبر کتابی بر آن حضرت نازل شد در حالی که این احادیث اثبات جهل بر پیامبر می کند و نیز ثابت می کند که شیعه تا زمان امام صادق (علیه السلام) احکام دین خود را نمی دانسته اند. و باز شیعه اعتقاد به لوح فاطمه و نزول دوازده صحیفه آسمانی دارند و آقای قفاری تصویری از لوح را از کتاب های شیعه آورده و می گوید صریح قرآن می گوید هیچ کتابی غیر از قرآن نازل نشده است و کتاب دیگری نداریم و حتی روایات شیعه می گوید شریعت پیامبر باقی است، ولی شیعیان این ها را جعل کرده اند تا به این وسیله مدرک بر دین خود درست کنند و ثانیاً این گونه بر دین اسلام کید نمایند.

و اما مسأله دوم: شیعه ادعا می کنند تمام کتاب های آسمانی پیشین نزد امامان آنان وجود دارد و گاهی می گویند آنها در جفر و در یک پوست گوسفند قرار دارد در حالی که آن همه کتاب در یک پوست جای نمی گیرد و اگر چنین بود که امامان آنان همه چیز را می دانستند مسیر تاریخ عوض می شد. و شیعیان می گویند امامان آنان برای اهل هر دینی طبق کتاب خودشان قضاوت می کنند در حالی که این خروج از اسلام است. ضمناً به نظر شیعه تورات و انجیل تحریف نشده است در حالی که قرآن می گوید آن کتاب ها تحریف شده است. سپس می گوید چند سؤال در اینجا بی جواب باقی می ماند: این کتاب ها کجا و نزد چه کسی هستند؟ هدف از وجود این کتاب ها چیست آیا می خواهند با آنها دین اسلام را تکمیل نمایند؟ چرا این کتاب ها را بر یهود و نصاری عرضه نمی کنند تا آنان هدایت شوند؟ [63]

نقد و بررسی

آقای قفاری در این بحث مفصل خود می خواهد این را به خواننده القا کند که شیعیان خاتمیت را قبول نداشته و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را رسول خاتم ندانسته و پس از آن حضرت نیز اعتقاد به تجدید نبوت داشته و حتی کتاب ها آسمانی پس از قرآن را قبول دارند، و تنها دلیل و مدرک او روایاتی است که دلالت بر "مصحف فاطمه" دارند. در حالی که عقیده صحیح نزد تمامی شیعیان آن است که حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) آخرین پیامبر است و پس از آن حضرت وحی قطع شده است و قرآن آخرین کتابی است که برای مردم نازل شده است. و قرآن همان است که الآن نزد مردم است بدون آنکه چیزی از آن کم یا بر آن افزوده شده باشد، بله وحی الهی که بر پیامبر نازل شده است دو قسم است: وحی قرآنی و وحی غیر قرآنی. تمام دستورات پیامبر که در قرآن نیامده است آنها وحی بوده اما وحی غیر قرآنی است، و اگر این وحی غیر قرآنی جمع آوری شود حدود هفده هزار آیه می گردد. [64]

به عقیده شیعه نزول فرشتگان اختصاص به پیامبران نداشته و ممکن است فرشتگان بر انسان هایی که از اولیای الهی هستند نازل گردند آن گونه که قرآن مجید فرموده فرشته بر حضرت مریم که پیامبر نبود نازل می گردید. [65]

بنابراین نزول فرشته بر حضرت فاطمه هیچ اشکالی ندارد، و عجیب آن است که وهابیان نزول فرشته بر عمر را می پذیرند و عمر را محدث می دانند [66] و اگر نزول فرشته بر حضرت فاطمه (ها) به معنی اعتقاد به نبوت آن حضرت است بنابراین وهابیان نیز اعتقاد به نبوت عمر داشته و خاتمیت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را باید قبول نداشته باشند.

مصحف فاطمه (ها)

و اما مسأله "مصحف فاطمه" اولاً لفظ "مصحف" به معنی کتاب است و آقای قفاری برای منحرف کردن مردم به جای لفظ "مصحف" از لفظ "قرآن" استفاده کرده است!!
ثانیاً: تمام علوم ائمه (علیهم السلام) و حضرت فاطمه توارث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله

وسلم) است، [67] و آنان چیزی از نزد خود ندارند، مگر آنچه از پیامبر گرفته اند. و مصحف حضرت فاطمه طبق صریح روایات قرآن نیست و چیزی از قرآن نیز در آن نبوده است "لیس فیه شیء من القرآن" (5)، و این صحیفه مشتمل بر اخبار و حوادث گذشته و آینده است [68] و اگر حلال و حرام در آن وجود دارد تمام آنها املائی رسول خدا و خط حضرت علی (علیه السلام) است، و در کتاب های اهل سنت نیز اشاراتی به آن وجود دارد. [69] در مجموع می توان گفت "مصحف امام علی" نیز قرآنی بوده است که قرآن را با بیان تفسیر و تأویل آن دارا بوده است [70]، و "مصحف فاطمه" کتاب اخبار از ملاحم و فتن و حوادث بوده است نه حلال و حرام [71] و اگر چیزی از حلال و حرام بوده است همان چیزی است که پیامبر فرموده و حضرت علی نوشته و نزد حضرت زهرا (ها) بوده است [72]، و چگونه است که اگر حضرت علی (علیه السلام) سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در حلال و حرام را بنویسد و هابیان برآشفته شده و آن را کتابی در مقابل قرآن می دانند، اما وقتی عمر مکرراً کتاب های یهود و نصاری را می نویسد و می خواهد میان مسلمانان رواج دهد به طوری که پیامبر برآشفته شده و می فرماید اسلام چه چیزی کم داشت که عمر رفته و از کتاب های یهود و نصاری استنساخ کرده و آورده است؟! [73] این را و هابیان مطابق با قرآن و اسلام دانسته و از آن دفاع می کنند. [74]

و اما آنچه آقای قفاری ادعا کرده است که اگر "مصحف فاطمه" خبر از حوادث آینده دارد این باعث تسلی خاطر آن حضرت نشده، بلکه باعث ناراحتی او می شود؛ زیرا خبر از مصائب فرزندان آن حضرت و شهادت آنان می باشد پاسخش این است که در آن صحیفه خبر از ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و انتقام از ظالمان دارد و لذا موجب تعزیت و تسلی می باشد. و سه برابر حجم قرآن بودن نیز روشن شد که مقصود آن است که وحی غیر قرآنی رسول خدا - که بیان حلال و حرام بوده که در قرآن نیامده و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به عنوان تبیین احکام بیان کرده است - سه برابر قرآن است. مسأله علم غیب نیز قبلاً توضیح داده شد و معلوم شد که گرچه آقای قفاری می گوید: "پیامبر علم غیب نداشته است" [75]، ولی اگر او به کتاب های و هابیان مراجعه می کرد می فهمید که و هابیان ذیل آیه شریفه "وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطِيعَكُمْ عَلَيَّ الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ" (آل عمران: 179) صریحاً گفته اند که پیامبران علم به غیب داشته اند [76]، به نظر شیعه نیز علم غیب بالذات اختصاص به خدای متعال دارد و ممکن است خداوند بندگان برگزیده خود - اعم از انبیا و غیرانبیا - را بر آن مطلع سازد، گرچه اسم مستأثر خداوند از علم غیبی است که غیر خداوند کسی اطلاع بر آن ندارد. و چون علم غیب تکلیف آور نیست و ائمه در زندگی خود باید طبق علم متعارف عمل کنند و تنها در بیان احکام الهی از علم غیب استفاده کنند. بنابراین نمی توان گفت هر کس علم غیب دارد یا از حوادث آینده باخبر است باید از آنها پرهیز کند و یا به این وسیله امامت را به خود برگرداند. و چون مصحف فاطمه چیزی از قرآن را ندارد و حلال و حرام در آن نیست. بنابراین وجود آن کتاب کسی را از قرآن بی نیاز نمی کند.

چند نکته درباره "مصحف فاطمه":

1. در اکثر روایات شیعه آمده است که مصحف فاطمه به خط حضرت علی (علیه السلام) است. [77] ولی طبق آنچه در "دلائل الامامه" طبری آمده است این مصحف از طرف خدای متعال نوشته شده و ملائکه آن را بر حضرت فاطمه نازل کرده اند. [78] و ترجیح با طایفه اول روایات است؛ زیرا: اولاً شهرت با آنهاست، و روایت طبری شاذ است. ثانیاً؛ راوی این حدیث جعفر بن محمد بن مالک فزاری است که نجاشی فرموده او فاسد المذهب و الرویه است و او از کسانی است که حدیث جعل می کرده است. [79] و آیت الله خویی فرموده: "تمام عیوب افراد ضعیف در او جمع بوده است". [80]

بنابراین هیچ اعتمادی به این حدیث وجود ندارد، گرچه آقای - طبق عادت خود - گفته است این حدیث و این کتاب مورد اعتماد شیعیان است. [81]

ثالثاً: احتمال دارد مقصود از "کتابت خداوند" آن باشد که محتوای آن را خداوند فرض و لازم نموده یا مقدر کرده است.

2. آیا پس از وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) جبرئیل نازل شده است، آیا مگر با وفات آن حضرت وحی قطع نگردیده است؟ پاسخ این سؤال آن است که نبوت پیامبر اسلام ختم نبوت است اما نزول فرشته پایان نیافته است؛ زیرا هر سال در شب قدر ملائکه نازل می گردند. مرحوم سید محسن امین فرموده است:

هیچ استبعادی نیست که جبرئیل (علیه السلام) با حضرت زهرا سخن بگوید با توجه به آنکه در روایات صحیح نقل شده است؛ زیرا آصف بن برخیا وزیر سلیمان بود و یا طبق صریح قرآن وحی بر مادر موسی نازل شد و آنان مهمتر از حضرت فاطمه نبوده اند. بنابراین چه اشکالی دارد که جبرئیل بر حضرت فاطمه نازل شود، و در کتاب های اهل سنت آمده است که جبرئیل پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده و اهل بیت آن حضرت را تعزیت می گفت و آنان صدای جبرئیل را می شنیدند اما خود او را نمی دیدند، بنابراین اشکالی ندارد که حضرت زهرا نیز چنین باشد. [82]

3. آیا "مصحف فاطمه" و "کتاب الجفر" دو کتاب است یا یک کتاب؟ آقای اکرم برکات عاملی در تحقیقی گسترده ثابت کرده است که حضرت فاطمه (ها) یک کتاب داشته است که به این دو نام شناخته می شده است. [83]

و اما حدیثی که مربوط به نزول کتاب بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از وفات آن حضرت است [84]، این حدیث که آقای قفاری آن را از مسلمات شیعه دانسته است هیچ اعتباری نداشته و علامه مجلسی فرموده: "مجهول است و بسیاری از علمای رجال شیعه نیز تصریح کرده اند که راوی این حدیث مجهول است" [85] و آقای قفاری نیز این را می داند اما تغافل نموده است.

ثانیاً: سؤال کردن پیامبر از جبرئیل دلیل بر اثبات جهل و توهین به پیامبر نیست، بلکه همان گونه که در بحث علم غیب بیان شد معصومین (علیهم السلام) علم غیب دارند، ولی این علم مشروط به مشیت و اراده است.

ثالثاً: اگر آقای قفاری معتقد است که پیامبر نسبت به چیزی جهل ندارد تا بخواهد از جبرئیل سؤال کند پس باید بگوید پیامبر علم غیب داشته و عالم به ما کان و ما یکون است در حالی که قبلاً صریحاً ادعا کرد پیامبر علم غیب ندارد. و اما آنچه ایشان می گوید: شیعیان تا زمان امام صادق (علیه السلام) احکام دین خود را نمی دانستند، بهتر است ایشان به کتاب های خودشان مراجعه می کرد تا ببیند صریحاً گفته اند اهل سنت در زمان تابعین نماز و حج خود را نمی دانستند: "لا يعرفون کیف یصلون ولا کیف یحجون". [86]

مسأله لوح فاطمه (ها)

این حدیث در شیعه بسیار معروف است [87]، و آقای قفاری آن را دلیل کفر شیعه قرار داده و بلکه می گوید به جهت این حدیث شیعیان کفری شدیدتر از یهود و از همه کفار دارند. [88] در حالی که این حدیث هم در کتاب های اهل سنت نقل شده است [89] و هم کتاب های شیعیان. [90] و سندهای آن بیش از چهل سند است [91] که متواتر می باشد، بنابراین در اصل صحت و درستی این حدیث تردیدی باقی نمی ماند. و محتوای حدیث نیز این است که لوحی است که خداوند توسط جبرئیل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هدیه داد و در آن اسامی ائمه اطهار (علیهم السلام) وجود داشته است. و هیچ چیز مشکلی در آن نیست جز

آنکه نام ائمه اثنی عشر وجود دارد، و این چیزی در مقابل قرآن نیست بلکه تأیید قرآن کریم است.

و اما وجود کتاب های آسمانی دیگر نزد ائمه (علیهم السلام). قبلاً بیان شد که مصحف فاطمه و کتاب جفر آن حضرت هر دو یک کتاب می باشند و وقتی در آن کتاب علم غیب وجود داشته باشد و تورات و انجیل واقعی وجود داشته باشد دانستن و علم ائمه به آنها هیچ اشکالی ندارد. و چنین چیزی مسیر تاریخ را عوض نمی کند؛ زیرا همان گونه که قبلاً توضیح داده شد علم غیب تکلیف آور نیست مگر در بیان احکام نه در اجرای آنها. و قضاوت کردن برای هر اهل دینی طبق دین خودشان خروج از اسلام نیست؛ زیرا اولاً؛ فقهای اهل سنت نیز چنین فتوایی دارند که بین اهل کتاب طبق دین خودشان قضاوت می شود. [92]

ثانیاً؛ آیات شریفه که می فرماید: "فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ" (مائده: 42) روشن است که حکمی که خداوند در تورات و انجیل واقعی داشته قسط است و حکم خدا است. [93] پس قضاوت طبق تورات واقعی خروج از اسلام نیست.

و اما پاسخ اجمالی سؤالات آقای قفاری:

1. این کتاب ها اکنون نزد امام زمان (علیه السلام) است.
2. هدف از وجود این کتاب ها و دائع امامت و نبوت است و وجود آنها برای تأیید گرفتن بر اسلام و شاهد آوردن از آن کتاب ها برای مطالب اسلامی است نه تکمیل دین اسلام.
3. علت عرضه نکردن آنها را بر یهود و نصاری نیز آن است که آنان این کتاب ها را قبول ندارند همچنان که امروز نیز برخی از قسمت های تورات و بعضی از اناجیل وجود دارد که آنان اینها را نمی پذیرند.

ایمان به پیامبران (علیهم السلام)

آقای قفاری گوید: در این مسأله شیعیان چندین گمراهی دارند مثلاً اعتقاد دارند که بر امامان آنان وحی نازل می شود و آنان را معصوم می دانند و پیروی آنان را واجب می شمرند و به این وسیله گرچه لفظ نبوت را درباره امامان خود به کار نبرده اند، ولی حقیقت نبوت را بر آنان اثبات کرده اند و چند نمونه از این عقیده آنان نقل می شود:

1. آنان ائمه خود را برتر از انبیا می دانند در حالی که محمد بن عبدالوهاب گفته است هر کس شخصی غیر از انبیا را مساوی یا برتر از آنان بداند به اجماع علما کافر خواهد بود. در حالی که روایات بسیار زیادی از شیعیان وجود دارد که امامان آنان را برتر از انبیا معرفی می کند و چیزهایی می گویند که از شنیدن آن بدن مؤمنان می لرزد. و این غلو در مذهب است که ائمه را حتی بر پیامبر اسلام ترجیح می دهند و در چند روایت حضرت علی را بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) مقدم شمرده اند. در حالی که در حدود هشتاد روایت نقل شده از حضرت علی، که ابوبکر و عمر را بر خود ترجیح داده است و این از آثار فرقه علیاییه است در حالی که دلیل عقلی می گوید وقتی امام نایب پیامبر است معقول نیست که امام بر پیامبر ترجیح پیدا کند و در بعضی روایات شیعه نیز آمده است که انبیا افضل از ائمه هستند.

2. مسأله معجزه، به نظر اهل سنت معجزه اختصاص به انبیا (علیهم السلام) دارد، ولی شیعیان می گویند امامت استمرار نبوت است و لذا امام دارای معجزه است. کسی تصور نکند که این تنها یک اختلاف لفظی است و آنچه را دیگران کرامت می نامند شیعیان آن را معجزه می گویند؛ زیرا آنان امامان خود را حجت خدا می دانند و چند کتاب درباره معجزات ائمه (علیهم السلام) نوشته و داستان های زیادی نقل کرده اند و آنها را به غایب منتظر و گاهی به قبر و ضریح نسبت داده اند. و این ها دروغ هایی است برای گرفتن اموال مردم و کنار گذاردن عقل و همه این ها از آثار زرتشتیان است و امامانی که هیچ سود و زیانی بر خود ندارند چگونه برای مردم

مفید باشند؟! [94]

نقد و بررسی

گرچه عنوان بحث آقای قفاری "ایمان به پیامبران" است، ولی می خواهد ادعا کند که شیعیان امامان خود را پیامبر می دانند.

ثانیاً: عقیده صحیحی به پیامبران ندارند. اما اعتقاد شیعیان به پیامبران روشن بوده و در کتاب های کلامی آمده است که تمام پیامبرانی که خداوند فرستاده قبول داشته و آنان را معصوم از هر گناهی چه قبل از نبوت و چه پس از آن می دانند، و حتی شیعیان - برخلاف جمهور اهل سنت - انبیا (علیهم السلام) را بر ملائکه ترجیح داده و افضل از آنان می دانند. [95]

امامت نزد شیعه یعنی: "رابطه بین خدا و مردم در گرفتن فیوضات باطنی الهی و رساندن آن به مردم، آن گونه که نبوت نیز رابطه ای است بین خدا و خلق در گرفتن فیوضات ظاهری یعنی شرایع الهی و رساندن آن به مردم. پس امام دلیل و راهنما است که دل ها را به مقامات معنوی هدایت می کند و پیامبر دلیل و راهنمایی است که مردم را به اعتقادات صحیح و اعمال صالح راهنمایی می کند و گاهی نبوت و امامت در یک شخص جمع می شوند". [96] امامت نزد شیعه امتداد نبوت است اما معنی این کلام اعتقاد به وجود پیامبر پس از پیامبر خاتم نیست، بلکه معنای این امتداد آن است که همان قاعده لطف که اقتضاء می کند خداوند پیامبر بفرستد تا مردم به انجام تکلیف و قرب الی الله هدایت شوند اقتضا می کند که پس از پیامبر همیشه امام وجود داشته باشد تا همان وظیفه را عمل کند بدون آنکه وحی بر امام نازل شود. [97]

دلیل عصمت امام نزد شیعه نیز همان دلیلی است که دلالت بر وجوب عصمت پیامبر دارد. [98] و آیات شریفه [99] و در کلمات حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه [100] و روایات [101] شواهد فراوانی بر عصمت ائمه (علیهم السلام) وجود دارد که اینجا جای بحث از کیفیت دلالت آنها نیست. اما اهل سنت عصمت را در امام و خلیفه شرط نمی دانند تا به این وسیله بتوانند خلافت ابوبکر را تصحیح نمایند. [102] و عجیب آن است که عصمت امت را می پذیرند و آن را دلیل و مدرک بر احکام و حتی بر اعتقادات خود قرار می دهند بدون آنکه اعتقاد به عصمت صحابه داشته باشند، ولی واقعیت آن است که آنان گرچه تنها تصریح به عدالت صحابه می کنند نه به عصمت آنان، ولی عدالتی را که اهل سنت درباره صحابه می گویند شبیه عصمتی است که شیعه درباره امامان خود می گوید، زیرا صرف عادل بودن یک شخص باعث نمی شود که کلام او به عنوان حجت و دلیل بر فقه مطرح شود مگر آنکه ثابت شود که آن شخص حتی اشتباه و نسیان نیز ندارد و این را آنان درباره صحابه قبول دارند و لذا به عمل و اقوال آنان در فقه استناد می کنند، چیزی که شیعه نام آن را عصمت می گذارد و تنها در مورد اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) قبول دارد.

ملا عبدالرزاق لاهیجی فرموده است:

مراد ما از عصمت در امام نیست مگر عدالت، لیکن عدالت شخصی هرگاه منصوص علیه به امامت و خلافت باشد محقق و ثابت باشد، و واجب باشد بقای او بر حکم عدالت، و روا نبود خروج از مقتضای آن، و عدالت غیر منصوص علیه چنین نبود، پس فی الحقیقه عصمت نباشد مگر تأکد عدالت و وجوب بقاء بر حکم آن. [103]

گرچه این کلام کاملاً دقیق نیست؛ زیرا نفس تأکید عدالت و ضرورت بقای عدالت مساوی با عصمت نیست بلکه باید نفی سهو و نسیان و خطا نیز به آن ضمیمه گردد.

و مسأله "وجوب اطاعت و پیروی از ائمه (علیهم السلام)" از مسلمات مذهب شیعه است. گرچه آقای قفاری به غلط تصور کرده است که اگر کسی وجوب اطاعت داشته باشد باید پیامبر باشد!! در حالی که فرزند باید از پدر خود اطاعت کند و زوجه از همسر خود باید اطاعت

کند در حالی که آنان نبوت ندارند. مقصود از آنکه ما می‌گوییم پیروی از ائمه (علیهم السلام) واجب است آن است که در اوامری که ائمه برای تبلیغ احکام شرع و به عنوان بیان حلال و حرام الهی صادر می‌کنند روشن است که اطاعت از ائمه اطاعت کردن از احکام الهی است و این از جمله قضایائی است که دلیل آن با خودش است، و اما ضرورت اطاعت از آنان در اوامر شخصی ایشان نیز مطابق با عقل و سازگار با آن است. عقل می‌گوید آنان واسطه در ایجاد و در افاضه فیض هستند و چون منعم بر ما هستند شکر منعم واجب است و اطاعت کردن از آنان نوعی سپاسگزاری از آنان است، و در قرآن کریم نیز فرموده: "پیامبر سزاوارتر است به مؤمنان از خودشان" [104]، "اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید پیامبر و اولی الامر را". [105]

و اما آنکه آقای قفاری می‌گوید: "شیعیان ائمه خود را برتر از انبیا (علیهم السلام) می‌دانند و هر کس شخصی غیر از انبیا را مساوی یا برتر از آنان بداند به اجماع علماء کافر است"، پاسخ آن است که شیعیان ائمه خود را بر انبیا ترجیح می‌دهند و بر این ترجیح دلیل دارند [106] اما هرگز ائمه خود را بر پیامبر خاتم ترجیح نمی‌دهند، ولی شما وهابیان در کلمات خود و در روایات خود به روشنی عمر را بر پیامبر خاتم ترجیح می‌دهید [107]، مکرر برای پیامبر خطا و جهل اثبات می‌کنید اما می‌گویید خداوند در چند مورد کلام عمر را بر کلام پیامبر ترجیح داد!!

آری به نظر وهابیان نزول فرشته وحی و تکلم او با عمر [108] موجب نبوت نمی‌شود و اشکالی ندارد اما نزول فرشته بر اهل بیت پیامبر موجب لرزیدن بدن وهابیان می‌گردد!! شیعیان در هیچ روایتی حضرت علی (علیه السلام) را بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ترجیح نداده اند، بلکه این صحیح است که گفته شود حضرت علی همسری دارد که بر همسران رسول خدا ترجیح دارد و یا علی (علیه السلام) فرزندی دارد که پیامبر مانند آنها را نداشته است، و این به معنی ترجیح دادن و فضیلت نفسانی بر حضرت علی (علیه السلام) نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست. و اما روایتی که آقای قفاری به آنها اشاره کرده که حضرت علی، ابوبکر را بر خود ترجیح داده است؛ اولاً: این روایات را تنها پیروان ابوبکر و عمر نقل کرده اند و بر ما حجت نیستند.

ثانیاً: در نهج البلاغه خلاف این روایات برای ما نقل شده [109] و چون این روایات معارض دارند قابل اعتماد نیستند.

دلیل عقلی مورد اشاره آقای قفاری بر فرض صحت تنها دلالت می‌کند که نایب ترجیح بر منوب عنه ندارد، بلکه یا مساوی و یا پایین تر از او می‌باشد اما هرگز اثبات نمی‌کند که نایب یک پیامبر باید پایین تر از سایر پیامبران باشد، مخصوصاً با توجه به آنکه خود پیامبران از نظر فضیلت و مرتبه یکسان نیستند. و اگر در کتاب های شیعه آمده است که ولایت بالاتر از نبوت است معنای این کلام آن نیست که امامان ما از تمام پیامبران حتی پیامبر خاتم بالاترند، بلکه وصی هر پیامبری تابع پیامبر است [110] بنابراین پیامبر خاتم بر تمام ائمه ترجیح دارد.

معجزه

و اما مسأله معجزه، آقای قفاری تصور کرده که چون امامت استمرار نبوت است و معجزه نیز بر امام ثابت شده پس امامت همان نبوت است. پاسخ این کلام از سخنان قبل روشن شد، زیرا استمرار نبوت بودن به معنی حفظ شرع است و اجرای احکام الهی نه به معنی اضافه کردن تشریح احکام. و معجزه یا خوارق عادت یا تصرف در تکوین برای انسان کامل ثابت است و این خرق قانون علیت و معلولیت نیست آن گونه که برخی تصور کرده اند [111]، بلکه انسان کامل می‌تواند با نفس قوی خود جزء سلسله علل مؤثر در این عالم قرار گیرد. [112] و قرآن کریم نیز اموری را بر افرادی که پیامبر نبوده اند مثل حضرت مریم و آصف بن برخیا و... اثبات نموده است.

بنابراین اشکالی ندارد که ائمه (علیهم السلام) دارای معجزه باشند. و ائمه هرگز ادعای نبوت نداشته اند و معجزه عملی است خارق العاده برای اثبات ادعای نبوت. ولی ادعای حجت خدا بودن را داشته اند و این هیچ اشکالی ندارد. و معنای حجت خدا بودن این است که: "شخصی از جانب خدا و رسول برای ارشاد و هدایت خلق مورد تصریح قرار گیرد" [113] ظهور امور خارق عادت بر چنین شخصی به عنوان دلیل بر صدق گفتار او صحیح است. و اما آنچه در کتاب های مربوط به معجزات ائمه (علیهم السلام) آمده است ما ادعا نمی کنیم که تمام آنها صحیح است بلکه بسیاری از آنها با سند ضعیف نقل شده اند و تقریباً تمامی احادیثی که آقای قفاری در این بحث نقل کرده چنین است. اما به هر حال اصل وجود معجزه در دست ائمه (علیهم السلام) با خبر متواتر نقل شده است. و امامان (علیهم السلام) مستقلاً و بدون اذن الهی قدرت بر انجام سود و زیان را ندارند، ولی باذن الله قدرت تصرف در طبیعت و تکوین را دارند. به نظر وهابیان تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست ابوبکر و عمر و عثمان و نیز جاری شدن آب رود نیل به وسیله نامه عمر و صدا کردن عمر در مدینه و شنیدن لشکر صدای او را در شام و... [114] این گونه معجزات - آن هم بالفط معجزه نه کرامت - برای خلفا اشکال ندارد!! اما برای اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) اشکال دارد و کفر می شود!!

و اما آنچه آقای قفاری ادعا کرده است که: "در کتاب های شیعه آمده است که حضرت علی (علیه السلام) فرمود بهترین این امت پس از پیامبر اکرم ابوبکر و عمر است" [115]، پاسخ این کلام آن است که آقای قفاری این عبارت را از کتاب "تلخیص الشافی" نقل کرده است و شیخ طوسی این حدیث را در آن کتاب نقل کرده و پاسخ داده است. شیخ طوسی فرموده:

اولاً: راوی این حدیث عثمانی است یعنی ابوحباب کلبی و او منحرف از اهل بیت بوده است. ثانیاً: صدر حدیث این است که حضرت علی بر منبر کوفه فرمود: چیست این دروغی که می گویند بهترین این امت پس از پیامبر اکرم ابوبکر و عمر است. و ثالثاً: این حدیث معارض است با حدیث طیر مشوی. و رابعاً: چگونه اهل سنت این حدیث را نقل می کنند در حالی که خودشان می گویند ابوبکر گفت من خلیفه شما شدم در حالی که بهترین شما من نیستم. [116] از اینجا نحوه استدلال کردن وهابیان روشن می شود، حدیثی که اصلاً در منابع شیعی وجود ندارد و تنها شیخ طوسی آن را نقل کرده است تا پاسخ دهد و شیخ می گوید در منابع ما نیامده و در کتاب های اهل سنت نیز از طریق دشمنان اهل بیت نقل شده و نیز تقطیع شده و معارض دارد، در عین حال آقای قفاری وجود چنین حدیثی را به کتاب های شیعه نسبت داده است!! ایمان به آخرت:

آقای قفاری در این بحث می گوید:

شیعیان بدعت های زیادی دارند که بسیار مفصل است و هیچ شاهی از قرآن و سنت بر آنها نیست مثلاً آنان آیات شریفه قرآن مربوط به معاد را به رجعت تأویل می کنند تا دل مردم را از آخرت غافل نمایند، آخرت را تنها از امام می دانند در حالی که قرآن فرموده آخرت از خدا است. و معتقدند که بهشت از نور امام حسین آفریده شده و مهر حضرت زهرا است در حالی که مهر را باید شوهر بدهد آن هم در دنیا و می گویند غذای بهشت را فقط در دنیا پیامبر و وصی پیامبر می خورد و حضرت زهرا را فراموش کردند بگویند شاید به جهت آنکه شامل سایر دختران پیامبر نشود. تربیت امام حسین را در قبر سبب نجات می دانند، می گویند شیعیان در قبر قرآن یاد می گیرند تا در دنیا آن را فراموش کنند، اهل قم را می گویند وارد محشر نشده و مستقیم به بهشت می روند، حضرت علی را قیم بهشت و جهنم دانسته و حساب و میزان را به دست او می دانند. بهشت را مخصوص شیعه می دانند همانند عقیده یهود درباره خود، اعتقاد به

بهشتی در دنیا دارند غیر از "جنت الخلد" در حالی که ابن تیمیه گفته است حضرت آدم نیز در جنة الخلد بوده است. [117]

نقد و بررسی

یکی از عقاید شیعه اعتقاد به رجعت است، و این عقیده به معنی انکار معاد نیست و نصوص مربوط به معاد نیز تأویل به رجعت نمی شود، بلکه هر کدام از این دو مسأله معاد و رجعت ادله خاص خود را دارد. مقصود از رجعت - و کَرَّت - آن است که پس از ظهور امام زمان (علیه السلام) و قبل از قیام قیامت بخشی از مردم - که بهترین افراد و شقی ترین افراد هستند - زنده می شوند و به پاداش یا مجازات برخی از اعمال خود می رسند. اکثر علمای شیعه این عقیده را قبول دارند هر چند تعدادی از قدمای شیعه [118] و بعضی از معاصرین مثل سید محمد حسین فضل الله آن را انکار می کنند. [119] ولی اکثریت با کسانی است که آن را قبول دارند.

از نظر عقلی نیز رجوع بعضی انسان ها به دنیا هیچ اشکالی ندارد و نه مخالف قدرت الهی است و نه موجب اعتقاد به تناسخ می گردد و از طرف دیگر در امت های پیشین نیز نمونه هایی داشته است و بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است علاوه بر آنکه از ابتدای زندگی بشر روی کره خاکی همیشه جنگ برای تحقق عدالت و نفی ظلم وجود داشته است و هیچ گاه حق کاملاً فراگیر نشده است و تنها در روز ظهور محقق می شود، و طبق برخی روایات، هفت سال پس از ظهور، امام زمان (علیه السلام) شهید می گردد، بنابراین چندین هزار سال جنگ به عنوان مقدمه برای تحقق عدالت می باشد و ذی المقدمه اگر تنها هفت سال باشد این زیبا نیست که مقدمه هزار برابر نسبت به ذی المقدمه باشد و به عبارت دیگر آن قدر ارزش ندارد که چندین هزار سال تلاش برای یک عدالت هفت ساله، و چون بقای جهان بدون انسان کامل و امام معصوم ممکن نیست پس باید دوباره معصومین (علیهم السلام) رجوع به دنیا داشته باشند تا عدالت فراگیر، باقی بماند.

دلیل نقلی بر مسأله رجعت

1. "و یومَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا" (نمل: 84) روزی که از هر جمعیتی گروهی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم. در حالی که می دانیم حشر در قیامت مربوط به تمام مردم است "و حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا" (کهف: 47).
2. آیه شریفه "أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ" (نمل: 83)، طبق روایات بسیار زیادی این آیه به حضرت علی (علیه السلام) تفسیر شده که به دنیا برمی گردد. [120]
3. "إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ" (غافر: 52) این آیه نیز به یاری در هنگام رجعت تفسیر شده است.

4. آیاتی که دلالت می کند بر مردن و زنده شدن برخی از افراد در امت های گذشته مثل آنان که بر اثر صاعقه مردند و سپس زنده شدند. [121] و کسی که در بنی اسرائیل کشته شده بود و با ذبح گاو او زنده شد [122] و نیز داستان عزیز [123] و نیز زنده شدن مردگان توسط حضرت عیسی (علیه السلام). [124] و مردن و زنده شدن عده ای از بنی اسرائیل. [125]

از نظر تاریخی، معمولاً علمای اهل سنت اعتقاد به رجعت را گرفته شده از عقاید زمان جاهلیت [126] و یا از جعلیات و ساخته های زندیقان می دانند [127]، در حالی که این عقیده به نظر شیعیان از خود قرآن کریم استفاده شده است، و اولین کسی که صریحاً مسأله رجعت را مطرح کرد عمر بن خطاب بود که وقتی پیامبر از دنیا رفت او فریاد زد: "به خدا سوگند پیامبر نمرده است، بلکه نزد خدا رفته و دوباره رجعت به دنیا می کند." [128] و عجیب آن است که در روایات اهل سنت آمده است که ابولؤلؤ که قاتل عمر است هر شب در کنار دریای عمان زنده می شود و عذاب می شود و روایات متعددی از آنان نقل شده است که افرادی از صحابه پس از مرگشان

دوباره زنده شدند و نه تنها رجعت را در مورد انسان ها نقل کرده اند که رجعت حیوانات را نیز نقل کرده اند، فضل بن شاذان پس از نقل موارد فوق می گوید:

ما منکر قدرت خداوند در زنده کردن مردگان نیستیم، ولی عجیب آن است که اگر شیعه چیزی را بگوید اهل سنت آن را زشت دانسته و بر آن عیب گیری می کنند و حال آنکه خودشان بیش از این را دارند. شیعه حتی یک حدیث از اهل بیت نقل نکرده اند که مرده ای پس از مرگش به دنیا برگشته باشد، ولی اهل سنت فراوان این گونه روایت دارند، وقتی آنان این حدیث را نقل می کنند که تمام آنچه در بنی اسرائیل رخ داده باید میان مسلمانان نیز تحقق یابد و روشن است که رجوع به دنیا در بنی اسرائیل بوده است پس باید در مسلمانان نیز باشد پس چرا این را بهتان می دانند و شیعه را بر آن سرزنش می کنند؟! [129]

بنابراین معلوم شد که عقیده به رجعت مطابق با قرآن و حتی با روایات اهل سنت [130] است، ولی آقای قفاری از آثار خودشان بی اطلاع است.

و اما آنچه که آقای قفاری می گوید: "شیعیان آخرت را تنها از امام می دانند در حالی که قرآن فرموده: آخرت از خداوند است"، پاسخ این کلام آن است که این سخن شبیه کلام خوارج است که می گفتند: "لا حکم الا لله لا لک یا علی" آقای قفاری تصور کرده است که خداوند در عرض مخلوقات خود است پس اگر چیزی از امام بود دیگر از خدا نیست و اگر از خدا بود از امام نخواهد بود، در حالی که همچنان که اگر حکم تنها از خداوند است باید این حکومت الهی توسط یک انسان الهی اعمال گردد در مسأله اختیار آخرت داشتن نیز چنین است که چون امام هیچ خواسته ای جز خواسته خداوند ندارد و اراده و خواست او در طول اراده الهی است پس دنیا و آخرت از خداوند است، ولی این تنها به وسیله امام اعمال می گردد و مسأله قسیم الجنة و النار و حساب و میزان نیز این گونه است.

و اما مهر بودن بهشت برای حضرت زهرا(ها)، اولاً بهشت از نور امام حسین آفریده شده است نه از بدن یا جسم آن حضرت و نور آن حضرت تقدم زمانی دارد، به گفته

ابن فارض: انی و ان کنت ابن آدم صورة فلی فیه معنی شاهد بأبوتی
وبه گفته جامی: من به ظاهر گرچه ز آدم زاده ام لیک در واقع جد پدر افتاده ام و مهر را باید شوهر بدهد اما چه اشکالی دارد که شخص ثالثی مهر را به زوج تملیک کند و یا شخص ثالثی چیزی را به زوجه هبه نماید تا او به ازدواج با این شخص راضی شود؟! و دادن مهر در دنیا ضرورت ندارد همچنان که اشکالی ندارد که مهر یک امر معنوی و اخروی باشد که اکنون در دنیا به زوجه داده می شود، ولی اثر آن در آخرت ظاهر می گردد.

و اما غذای بهشتی در دنیا برای حضرت مریم طبق نص قرآن کریم ممکن بوده است و حضرت زهرا(ها) گرچه پیامبر نیست، ولی از بسیاری پیامبران بالاتر است و لذا می تواند غذای بهشتی در این دنیا بخورد.

بحث از تربت و تأثیر آن قبلاً چون ذکر شد تکرار نمی کنیم.

فراگیری قرآن در قبر نیز به معنی ترغیب به فراگیری قرآن در این دنیا است؛ زیرا می گوئیم اگر کسی انسان خوبی بود اما قرآن نخوانده بود بهشت نمی رود مگر به فراگیری و قرائت قرآن، پس اگر کسی می خواهد این معطلی را پیدا نکند باید اینجا قرآن را بیاموزد و قرائت کند.

باز شدن یکی از درهای بهشت در قم کنایه از اهل حق و فرقه محقه بودن مردم قم است که همیشه در طول تاریخ این شهر شیعه نشین بود، و یاقوت حموی می گوید: وقتی به قم می رسیم دیگر ذکر دین و مذهب آنان لازم نیست چون اظهر من الشمس است که همگی مذهب جعفری دارند". [131]

و قمیین - البته با شرایطی که در جای خود ذکر شده - حشر به قیامت دارند اما در موقف مربوط

به ولایت معطل نمی شوند و زود به بهشت می روند. به نظر شیعه بهشت مخصوص شیعیان نیست، بلکه فردوس مخصوص شیعیان است و این دو تفاوت بسیار دارند. به نظر شیعه جاهل قاصر حتی اگر چه شیعه نباشد به جنت می رود، و اهل نجات زیادند گرچه اهل فردوس اندکند.

نکته آخر آن است که شیعه اعتقاد به عالم برزخ دارد وعده ای در آنجا متنعم وعده ای در حال عذاب هستند و این بهشت غیر از بهشت عالم آخرت است اما آقای قفاری چون عالم برزخ یا عالم مثال یا ملکوت را قبول ندارد - طبق برهان قاطع و غیر قابل خدشه خود یعنی کلام ابن تیمیه - می گوید حضرت آدم در جنت الخلد بوده است و در آنجا مخلص ماند و اخراج گردید!! و آیا تصور نکرده است که اگر به تصریح خود او آدم به جنت خلد رفت، پس چرا مخلص ماند و از آن هبوط کرد؟!، در حالی که روشن است که بهشت آدم و حوا بهشت اخروی نبوده است؛ زیرا در این بهشت تکلیف وجود داشت و آنجا تکلیفی نیست، این بهشت قابل خروج است برخلاف آن. در این بهشت شیطان می تواند داخل شود برخلاف آن بهشت.

ضمناً در پایان این بحث به یک نمونه از امانت در نقل کلام و روش اشکال کردن وهابیان اشاره می کنیم: آقای قفاری این کلام را از مرحوم شیخ عباس قمی نقل کرده است: "قد وردت روایات کثیرة عن أئمة اهل البيت فی مدح قم وأهلها وأنها فتح إليها باباً - کذا - من أبواب الجنة" [132]، سپس آقای قفاری تعجب کرده است که چگونه یک عالم شیعه کلمه "باب" را منصوب آورده است در حالی که نایب فاعل است و باید مرفوع باشد، در حالی که کلمه "باب" مفعول است نه نایب فاعل. عین عبارت مرحوم قمی چنین است: "قد وردت روایات کثیرة عن أئمة اهل البيت (عليهم السلام) فی مدح قم وأهلها وأنها مما سبقت إلى قبول الولاية، فزينها الله تعالى بالعرب وفتح إليه باباً من أبواب الجنة". [133]

به هر حال تمام مطالبی که آقای قفاری در این بحث آورده است اعتماد کردن به روایاتی است که به صورت خبر واحد نقل شده و چون مباحث اعتقادی هستند تعبد به خبر واحد ظنی صحیح نیست اگر چیزی به صورت قطعی ثابت شد و خلاف ادله عقلی و نقلی دیگر نبود قابل انتساب به شیعه است به شرط آنکه در روایات و کتاب های قابل اعتماد شیعه باشد و گرنه خیر. ایمان به قدر:

یکی از ارکان ایمان به نظر وهابیان ایمان به قدر است و قدر را به گونه ای تفسیر می کنند که تصور کرده اند موجب جبر نمی شود. آقای قفاری می گوید: قدمای شیعه قدر را قبول داشتند، ولی کم کم تحت تاثیر معتزله واقع شده و آن را انکار کردند و می توان گفت شیعه بر سه فرقه اند: 1. طرفداران قدر؛ 2. طرفداران اعتزال و نفی قدر؛ 3. کسانی که متوقف بوده و نمی دانند قدر صحیح است یا خیر و اینان می گویند لا جبر و لا تفویض. و کتاب های شیعه نیز می گوید افعال مردم مخلوق خداوند نیست در حالی که اعمال مردم مخلوق خداوند است و حتی در مشرکین عمل شرک آنان مخلوق خدا است گرچه به مشیت الهی نیست.

سپس می گوید:

تنها خالق خداوند است و مردم خالق چیزی نیستند، ولی یک مورد استثناء شده که در مورد عیسی (علیه السلام) این لفظ به کار رفته است اما تعمیم آن به غیر حضرت عیسی جایز نیست.

سپس می گوید:

شیعه مخالف قدر هستند در حالی که در روایات شیعه آمده است لا جبر و لا تفویض و مقصود آنست که مردم خالق اعمال خود نیستند، و اهل سنت طرفدار جبر نیستند، بلکه می گویند

خداوند خالق افعال مردم است. پس شیعه تحت تأثیر معتزله معتقد به نفی قدر شدند همچنان که عقیده به عدل را از معتزله گرفتند و مقصودشان از عدل آن است که قدر را انکار کنند و روایات خود شیعه نیز هرگز نفی قدر نکرده است، بلکه تنها نفی سخن معتزله می باشد. پس قدری اثبات ظلم بر خداوند کرده است و معتزلی اثبات شریک بر خداوند نموده و صحیح آن است که بگوییم امر بین الامرین صحیح است که اهل سنت می گویند و تفسیر این جمله آن است که حد وسط به معنی پذیرفتن هر دو طایفه از ادله است آیات شریفه اثبات قدرت و مشیئت بر مردم نموده و از طرف دیگر بعضی از ادله می گوید قدرت و مشیئت مردم تابع قدرت الهی است. اما شیعه از تفسیر کردن جمله امر بین الامرین طفره می روند. [134]

نقد و بررسی

آقای قفاری در کلام خود می خواهد بگوید عقیده اهل سنت آن است که نه جبر صحیح است و نه تفویض، بلکه امر بین الامرین صحیح است اما به شیعیان نسبت داده است که آنان گرچه می گوید "امر بین الامرین"، ولی چون منکر قدر هستند پس ایمان به قدر و تقدیر الهی ندارند، و از این جهت شیعه را پیرو معتزله معرفی کرده است. برای روشن شدن مغالطه ای که در این مبحث برای ایشان پیش آمده است می گوئیم: در روایات لفظ قدری از الفاظ اضداد بوده مثل لفظ "قرء" که به معنی پاکی و هم ناپاکی است، قدر نیز بر طرفدار جبر اطلاق شده است و هم بر طرفداران تفویض. [135] در روایات اهل سنت گاهی آمده است: "القدریة مجوس هذه الأمة" [136] و گاهی آمده است: "مجوس هذه الأمة الذین یقولون لا قدر" [137]، به هر حال مقصود وهابیان از قدری کسی است که نافی و منکر قدر باشد [138]، و لذا آنان سخت در این مسأله طرفدار بیهقی هستند که کتابی مفصل به نام "اثبات القدر" دارد و کسی را مجوسی معرفی می کند که منکر قدر باشد و طرفدار قدر را موحد می داند. ولی چون روشن است که مجوس قائل به دو مبدأ بوده یکی برای خیرات و دیگری برای شرور، و کسی که تنها خداوند را فاعل افعال خیر دانسته و شرور را مربوط به مردم بداند او نیز قائل به دو مبدأ شده است پس باید گفت کسی که منکر قدر است و تقدیر الهی را قبول ندارد و یا خالقیت خداوند را به امور خیر اختصاص می دهد چنین کسی قدری و مجوس این امت می باشد.

قدر به نظر وهابیان یعنی خداوند اشیا را طبق تقدیر خود ایجاد کرده است. [139] و برای آنکه این کلام منجر به جبر نشود گاهی می گویند فعل، فعل انسان است و در عین حال مخلوق خداوند می باشد. [140] و گاهی می گویند: خداوند خالق همه چیز است و هرچه موجود می شود به اراده اوست و چون پیامبر فرموده است جبر نیست پس خالق بودن خداوند بر همه چیز و اراده خداوند که به همه چیز تعلق گرفته است جبر نمی باشد. [141] و برای تشبیه و تقریب به ذهن این سه مثال را ذکر می کنند که کیوتری که داخل قفس است نسبت به غذایی که برای او داخل قفس می گذارند اختیار دارد، ولی نسبت به مکان قفس اختیار ندارد. و نیز کسی که داخل کشتی است نسبت به قدم زدن داخل کشتی مختار است اما نسبت به امواج دریا و حرکت کشتی اختیار ندارد. [142] و معنی آیه شریفه "وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى" (انفال: 17) نیز این است که اصل رمی و تیرانداختن از پیامبر است، ولی اصابت و رسیدن آن به هدف فعل خداوند است نه فعل پیامبر. [143]

سپس وهابیان احادیثی را از حضرت علی (علیه السلام) و امام حسن مجتبی و امام صادق (هما) نقل می کنند که آنان فرموده اند "لا جبر ولا تفویض بل أمر بین الامرین" [144] و امر بین الامرین را می گویند یعنی پذیرفتن ادله ای که می گوید انسان اراده و اختیار دارد و نیز ادله ای که می گوید قدرت و اراده انسان تابع مشیئت و اراده الهی است. [145]

به نظر ما اگر وهابیان تنها بگویند ما طرفدار امر بین الامرین هستیم و آن را تفسیر نکنند و

توضیح ندهند بهتر است؛ زیرا در مثال کبوتر و مسافر داخل کشتی و نیز در آیه رمی به روشنی شرک را پذیرفته اند؛ زیرا نسبت به کار داخل قفس کبوتر اراده و اختیار دارد و فعل فعل اوست و نسبت به بیرون قفس فعل ربطی به او ندارد. و یا حرکت داخل کشتی فعل مسافر است اما حرکت کشتی در دریا کار او نیست و در مثال تیرانداختن اصل تیراندازی عمل پیامبر است و اصابه عمل خداوند است پس این همان شرکی است که وهابیان می خواهند از آن بگریزند اما گرفتار آن شده اند. و این نیز عجیب است که وهابیان می گویند هر عملی که پدید می آید به اراده خداوند بوده و خداوند خالق آن است و برای اینکه جبر پیش نیاید می گویند چون پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است جبر نیست پس جبر نمی شود.

بهتر آن است که گفته شود اولین بار بنی امیه عقیده به جبر را میان مسلمانان ترویج کردند [146] و اشاعره یا صریحاً طرفدار قدر و جبر شدند و یا به چیزی معتقد شدند که لازمه آن جبر است هر چند از لفظ آن ابا دارند. [147] و معتزله طرفدار تفویض شدند و در نتیجه انسان را در اعمال خود شریک خداوند قرار داده و خدا را از بعضی از کارهای خود عزل نموده اند، و صحیح همان "امر بین الامرین" است و مقصود از این کلام آن است که اولاً: ما علم خداوند به اشیا پیش از حدوث آنها را قبول داریم همچنان که تقدیر و مشیت الهی و عمومیت قدرت الهی نیز صحیح است و اراده الهی نیز عمومیت داشته و شامل تمام موجودات می شود.

ثانیاً: هر عملی که از انسان صادر می شود آن را هم می توان عمل انسان معرفی کرد و هم مخلوق خداوند، [148] و برای این کلام چند تفسیر می توان ذکر کرد:

1. برای انجام هر فعلی از انسان یک اراده و یک قدرت لازم است و اراده از انسان است و قدرت از خداوند، اگر انسان اراده شرب آب نماید خداوند قدرت آن را می دهد و اگر اراده شرب خمر کند قدرت آن را می دهد. و شاید معنی "بحول الله و قوته اقوم و اقعده" همین باشد.

2. انسان و تمام اعمال او ممکن الوجود هستند، و هر ممکن الوجودی محتاج به علتی است، و آن علت نیز اگر ممکن الوجود باشد نیاز به علتی دیگر دارد تا منتهی به واجب الوجود گردد. پس هر عملی که از انسان صادر می شود یک علت قریب دارد که انسان است و فاعل مباشر می باشد، و یک علت بعید دارد که خدای متعال است. و صحیح است که گفته شود فعلی، مخلوق انسان است در عین آنکه می توان آن را به خدای متعال نسبت داد و گفت خداوند خالق آن است. و به بیان دیگر انسان و تمام اعمال او ممکن الوجود به امکان فقری هستند و هر چیزی که موجودی فقیر و وابسته و محتاج است باید به موجودی که غنی بالذات و غیر وابسته است متکی باشد پس تمام اعمال انسان که از او صادر می شوند در عین آنکه انسان فاعل آنهاست خدای متعال نیز فاعل و خالق آنهاست و چون این دو فاعلیت یا خالقیت در طول یکدیگرند نه در عرض همدیگر شرک نیز پیش نمی آید.

و اما آنچه که آقای قفاری از "مقالات الاسلامیین" اشعری و از ابن تیمیه نقل کرده است که شیعه بر سه فرقه اند پیروان قدر و منکران قدر و آنانکه متوقف بوده اند، گرچه این کلام را اشعری و ابن تیمیه به شیعه نسبت داده اند [149]، ولی این نسبت هیچ واقعیت نداشته و شعار شیعه همیشه این بوده است که: "لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین". [150]

شیخ مفید پس از آنکه فرموده: "اجماع شیعه و تواتر روایات آنان بر این است که مردم در اعمال خود مختار هستند در عین آنکه خالق آنان خداوند متعال است" می گوید:

مردم فاعل و صانع اعمال خود هستند اما ما نمی گوییم آنان خالق اعمال خود هستند و کلمه خالق را تنها در مواردی به کار می بریم که قرآن کریم به کار برده است. [151]

مقصود شیخ مفید آن است که اعمال انسان هم به انسان نسبت داده می شود و هم به خداوند، ولی کلمه خالق را تنها درباره خداوند به کار می بریم و این را مطابق با اجماع شیعه

می داند، البته به نظر ما گرچه احتیاط همان است که شیخ مفید فرموده است، ولی به کار بردن لفظ خالق درباره غیر خداوند اشکال ندارد؛ زیرا خالق به معنای معطی الوجود نیست بلکه هر کس با تقدیر و اندازه گیری خود صورتی و شکلی به ماده ای بپخشد او خالق آنها می باشد آن گونه که حضرت عیسی (علیه السلام) می فرمود: "أَيُّ أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ" (آل عمران: 49) که صورت گری خود را خالقیت قرار داده است و موارد متعدد دیگری که در قرآن و روایات آمده است. بنابراین به کار بردن لفظ خالقیت در مورد غیر خداوند اشکالی ندارد گرچه خالق حقیقی که معطی الوجود باشد فقط خداوند است و مردم نیز در اعمال خود مجبور نیستند. پس شیعه تنها همان مذهب امر بین الامرین را دارد و کسی از شیعه از این جهت متحیر و سرگردان و متوقف نیست. بله آن گونه که شیخ مفید فرموده برخی از دشمنان از روی حسادت و دشمنی حرف هایی را که کذب محض است به بعضی از بزرگان شیعه نسبت داده اند که هیچ واقعیتی ندارد. [152]

و طبق برخی از روایات نیز وقتی از ائمه (علیهم السلام) سؤال می شد که آیا غیر از خداوند خالق وجود دارد ائمه (علیهم السلام) با استشهاد به آیه "فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" می فرمودند میان مردم نیز خالق وجود دارد. [153] و مقصود از احسن الخالقین که معنی افعال التفضیلی دارد آن نیست که خالقیت خداوند بیشتر و فراگیرتر است، بلکه به معنی آن است که خداوند وسیله خلقت و قدرت بر آن را در مردم قرار داده است و لذا خالقیت خداوند محیط به خالقیت آنان است و خالقیت مردم چیزی غیر از مظهر خالقیت خداوند بودن نیست و لذا عیسی (علیه السلام) تنها مظهر خالقیت خداوند است. [154] به هر حال خالقیت مردم در طول خالقیت خداوند است و رشحه و پرتوی از خالقیت الهی است نه آنکه در عرض آن باشد.

و اگر در کتاب های شیعه آمده است که افعال انسان مخلوق او بوده نه مخلوق خداوند، مقصود از این نفی کردن از انتساب به خدا آن است که انسان فاعل قریب و مباشر آنها است نه خداوند و تنها خداوند فاعل و خالق بعید آنها است، و استثناء یک مورد که وهابیان می گویند انسان خالق چیزی نیست و تنها در یک مورد استثنائاً حضرت عیسی (علیه السلام) خالق بوده است از سخنان عجیب است که آیا در مسائل عقلی استثناء معنی دارد؟! و چه تفاوتی بین حضرت عیسی (علیه السلام) و دیگران از این جهت می باشد؟! و اما آنکه می گوید اهل سنت طرفدار قدر هستند، ولی جبر را قبول ندارند جوابش این است که این در واقع به معنی جمع بین نقیضین است؛ زیرا پذیرفتن قدر به معنی آنکه خداوند فاعل و خالق قریب اعمال انسان است و انسان از خود هیچ اختیاری ندارد عین جبر است و نفی جبر وجهی ندارد. و همچنان که بیان شد عقیده شیعه نه شباهتی به عقیده اشاعره دارد و نه شباهتی به عقیده معتزله دارد. معتزله برای فرار از جبر و قدر به تفویض گرفتار شدند که خود آن اشکالات فراوان دارد، در حالی که مذهب شیعه در امر بین الامرین آن اشکالات را ندارد. مراد شیعیان از اثبات عدل آن است که ظلمی که لازمه مذهب قدری ها نسبت دادن آن به خداوند است را از خداوند نفی کنند. و این نیز از عجایب است که آقای قفاری خیال کرده جمع بین ادله معنی امر بین الامرین می باشد در حالی که آن گونه که وهابیان می گویند جمع بین ادله نشده است؛ زیرا پذیرفتن هم جبر است در برخی امور و پذیرفتن اختیار است در بعضی از امور دیگر همچنان که در مثال قفس و حرکت در کشتی و تیراندازی بیان شد. (1) ولی مذهب شیعه نفی جبر و تفویض است نه اثبات هر دو. و تفسیر امر بین الامرین نیز بیان شد.

1. آقای ابن باز این مثال را نیز ذکر کرده است که پرنده ای که در هوا پرواز می کند و باد او را به اطراف می برد او هم مختار است و هم مجبور پس باید بگوییم انسان مخیر است و مسیر یعنی انسان مختار و مرید است، ولی با اراده انسان چیزی موجود نمی شود، مگر با اراده خدا،

مجموعه فتاوی و مقالات متنوعه، ج 3، ص 34. لازمه این کلام نیز همان جبر است.
خاتمه:

از این تحقیق به دست آمد که:

1. آقای قفاری در این تحقیق که بهترین تحقیق دانشگاه محمد بن سعود معرفی شده است هرگز اصول و روش تحقیق را رعایت نکرده و در نقل کلمات شیعه امانت داری نکرده است.
2. ایشان تعمّد داشته است که به هر طریقی اثبات کفر و شرک بر شیعیان بنماید هرچند به وسیله تحریف کلمات شیعیان باشد.
3. وی به آنچه در مقدمه کتاب شرط کرده است که روایات ضعیف و شاذ را نقل نکند و سراغ کتاب های معتبر شیعه برود، وفادار نمانده است و بلکه اصلاً به آن عمل نکرده است و گرچه ادعا کرده سراغ کتاب های معتبر می رود، ولی این شرط را نیز کاملاً وفا نکرده است.
4. آقای قفاری گرچه تسلط خوبی بر کتاب های شیعه داشته اما چون در بحث ها گزینشی عمل کرده است دچار انحراف گردیده است.
5. اشکالی که در تمام کتاب آقای قفاری مشاهده می شود این است که صرف وجود یک روایت در کتاب های حدیثی شیعه را به عنوان عقیده شیعه معرفی کرده و طبق آن به تکفیر شیعه پرداخته است در حالی که نقل یک حدیث دلیل بر اعتقاد به مضمون آن نیست.
6. آقای قفاری همچون همه وهابیان تمام مخلوقات را در عرض خداوند دانسته و لذا توحید را به نفی نظام علت و معلول می دانند و طبق این تفسیر نادرست از توحید و شرک هرکس علت یا سببی را در طول خدای متعال قبول داشته باشد او را تکفیر و تفسیق می نماید.
7. گرچه شیعیان در موضوع توحید عبادی کمتر کار کرده اند، ولی شاید علتش آن باشد که چون این را ضروری و بدیهی دانسته ضرورتی برای بحث از آن احساس نمی کرده اند.
8. بحمدالله تمام اشکالات آقای قفاری در باب دوم پاسخ داده شد و معلوم گردید آنچه به شیعه نسبت داده است به مذهب خودش بیشتر وارد است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین

- [1]. 5 [2].2071 [3].164 [4].179 [5].187 [6].186 [7].56 [8].186 [9].88 [10].313 [11].3 15 [12].426 [13].440 [14].([15]. [16].415 [17].22 5 [18].142 1 [19].574 2 [20]. [21].577 575 2 [22].109 69 8 193 3 [23].99 [24].73 2 [25].73 [26].76 2 [27].176 [28].52 8 [29].579 2 [30].327 [31]. [32].579 2 [33].408 6 [34].247 12 611 7 [35].581 2 [36].147 1 [37].95 [38].415 [39].93 [40].278 [41].3 [42].106 [43].149 68 [44]. [45].168 68 [46].30 54 [47].584 2 [48]. 285 177 [49].390 200 225 [50].26 [51].188 [52].164 [53].279 1 [54].136 [55].31 [56].72 [57].382 18 [58].70 [59].279 1 [60]. 182 44 [61].193 [62].342 [63].368 [64].586 [65].567 1 [66].42 [67]. [68].27 156 155 154 389.5 2 74 204 299 [69].40 26 [70].23 1258 47 [71].89 42 86 [72].154 [73].73 2 [74].76 2 [75].176 [76].52 8 [77].579 2 [78].327 [79]. [80].579 2 [81].408 6 [82].247 12 611 7 [83].581 2 [84].147 1 [85].95 [86].415 [87].93 [88].278 [89].3 [90].106 [91].149 68 [92]. [93].168 68 [94].30 54 [95].584 2 [96]. 285 177 [97].390 200 225 [98].26 [99].188 [100].164 [101].279 1 [102].136 [103].31 [104].72 [105].382 18 [106].70 [107].279 1 [108]. 182 44 [109].193 [110].342 [111].368 [112].586 [113].567 1 [114].42 [115]. [116].27 156 155 154 389.5 2 74 204 299 [117].40 26 [118].23 1258 47 [119].89 42 86 [120].154

1 . [76].628 2 . [75].419 417 1 . [74].343 51 . [73].142 241 1
 . [82].593 2 . [81].117 4 . [80].122 . [79].27 . [78].271 47 153 . [77].524
 38 3 93 1 . [86].193 3 . [85].596 2 . [84].86 194 . [83].314 1
 54 13 114 5 136 2 . [89] (3) . [88].49 . [87].244
 . [92].138 2 . [91].185 451 27 225 298 3 . [90].165
 : . [95].628 2 . [94].(43 :) " " . [93].623 10 185 6 . " :
 124 : " " : . [99].364 . [98].30 : . " . [97].334 14 . [96].51 360
 . [104].464 . [103].78 . [102].... . [101]."... " : . [100]....
 . "... " . [109].655 () . [108].28 : . [107].349 : . [106].59 : . [105].7 :
 2 . [111].321 . " . [110].3 2
 [117].225 3 . [116].619 2 . [115].250 . [114].457 . [113].416 3 . [112].121
 2 7 .243 39 210 3 : . [120].319 2 . [119].138 53 . [118].637 2 .
 :) " * . [121]. 7 " " : . 7 . 130
 . [127].202 2 . [126].244 : . [125].50 : . [124].260 : . [123].73 : . [122].(56
 : . [130].426 . [129].5 323 2 422 2 () . "... : . [128].637 2
 . [135].646 2 . [134].87 3 . [133].633 2 . [132].397 4 . [131].413
 . [141].639 . [140].626 . [139].656 . [138].173 . [137].172 . [136].152
 . [147].33 . [146].646 2 . [145].659 . [144].118 . [143].644 . [142].116
 1 . [150].114 1 . [149].23 . " ... " : . [148].143
 .334 1 . [154].56 . [153].60 . [152].64 . [151].166